

قطعه‌نامه پیشنهادی اول ماه مه



صفحه ۴

مصاحبه با رفیق علیرضا بیانی:

ارزیابی جنبش کارگری در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۰

صفحه ۶

جشن اول ماه مه، شورای مرکزی کارگران- سال ۱۳۰۱

صفحه ۱۶

مختصری پیرامون مفهوم پرولتاریا

صفحه ۱۷

آریستوکراسی کارگری

صفحه ۱۹

افزایش بیکاری سیاهپوستان آمریکا

صفحه ۲۰

حقیقی پیرامون اسرائیل و فلسطین

صفحه ۲۱

نادرستی نظرات پال کروگمن پیرامون تجارت چین

صفحه ۲۳

تفاوت عملکرد اقتصادی چین و آمریکا در دوره بحران

صفحه ۲۴

چین: کسری تجاری و رشد سریع

صفحه ۲۸

بسته نجات اتحادیه اروپا

صفحه ۲۸

کاهش نرخ پس انداز در آمریکا

صفحه ۲۹

Militant

اردیبهشت ۱۳۹۰ - سال پنجم - دوره دوم -

شماره ۴۲

مدرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سرمقاله

مطالبات کارگران و

«طرح هدفمندی یارانه ها»

برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمتکشان، لزومی نیست که دولت سوبسیدها را قطع کند! دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران و «بنیاد»ها باز شوند. باید کل جامعه بدانند که مسئله بر سر چیست؟ اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است و دولت مجبور است که سوبسیدها را قطع کند، چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟ اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را بدانند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی تولیدکنندگان، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشند؟

صفحه ۲

**مطالبات کارگران و «طرح هدفمند سازی یارانه ها»**

مازیار رازی

حذف سوبسید به ضرر کارگران است

۱- دولت اعلام کرد که به ۶۰.۵ میلیون ایرانی قرار است ماهی ۴۴ هزار تومان و ۴۰ هزار و پانصد تومان یارانه نقدی بپردازد. برای فاز اول که ۵ ماه از آن باقی مانده، ۵ هزار میلیارد تومان بودجه در نظر گرفته شده است. اگر قرار باشد که همین برنامه برای یک سال اجرا شود بودجه مورد نیاز ۳۰۶۷۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان خواهد بود که مطابق قانون برای درآمدهای دولت ۲۳ درصد هم مالیات به خزانه داری کل باد پرداخته شود. و با توجه به این که دولت تنها می تواند ۵۰٪ از درآمدها را به صورت یارانه نقدی پرداخت نماید- برای توزیع ۳۰۶۷۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان لازم است که نزدیک به ۷۵۴۵۶ میلیارد و ۸۱۰ میلیون تومان یارانه حذف شود.

۲- حذف این رقم از سوبسیدها، طبعاً از درآمد سرسام آور سرمایه داران صورت نمی گیرد. قرار است مردم زحمتکش و کارگران این رقم را بپراخت کنند. چگونه؟ با افزایش بهای لوازم اولیه معیشتشان. بهای آب ۳ برابر- برق ۶ برابر- گاز ۱۲ برابر - بنزین ۴ برابر- نان لواش ۴ برابر افزایش خواند یافت. قیمت برنج هم ۶۶ درصد و بهای قند و شکر هم ۵۰٪ بالا می رود. بدیهی است که این ارقام در سال های بعد افزایش خواهند پذیرفت.

۳- چکیده استدلال مدافع طرح هدفمندسازی یارانه های چنین است: فرض کنید که کالایی با قیمت تمام شده ۱۰۰۰ تومان تولید و در بازار آزاد، به قیمت ۱۵۰۰ تومان عرضه می شده است. دولت با پرداخت فرضاً ۴۰۰ تومان در قالب سوبسید بر روی این کالا، این امکان را به مردم می داده است تا کالای مورد نظر را به قیمت سوبسیدی ۱۱۰۰ تومان خریداری کنند. با اجرای طرح هدفمند سازی یارانه ها، قرار است تا این ۴۰۰ تومان سوبسید، اولاً به طور نقدی و ثانیاً به طور مستقیم به اقشار کم درآمد (دهک های پایین درآمدی) تعلق گیرد تا آن ها بتوانند کالای مورد نظر را نهایتاً با همان قیمت ۱۱۰۰ تومان و مابقی مردم به قیمت آزاد ۱۵۰۰ تومان خریداری کنند. اما، همین حذف سوبسید کالاها و خدمات (به خصوص در مورد بنزین و گازوئیل)، خود به شدت تورم زاست. بنابراین پس از اجرای طرح، قیمت بازاری آن کالا ها دیگر نه ۱۵۰۰ تومان، که مثلاً ۳۰۰۰ تومان خواهد بود.

بدین ترتیب، اقشار کم درآمد با در نظر گرفتن ۴۰۰ تومان سوبسید نقدی پرداختی از طرف دولت، باید کالایی را که سابقاً ۱۱۰۰ تومان خریداری می کرده اند، اکنون به بهای ۲۶۰۰ تومان تهیه کنند. پس تورم را بودن طرح هدفمند کردن یارانه ها، باعث می شود تا سوبسید نقدی (که احتمالاً به همان میزان پیش از اجرای طرح پرداخت خواهد شد)، کفاف خرید کالاها و خدمات سابق را نخواهد داد.

۴- جای سؤال دارد که آیا همراه با این افزایش سطح عمومی قیمت ها- و بعضاً رسیدن آن ها به قیمت های جهانی- سطح دستمزدها متناسب با تورم بالا می رود؟ نیازی به توضیح واضحات نیست که اگر دستمزد پولی (اسمی) تغییری نکند (یا در بدترین حالت کاهش یابد)، همراه با تورم، سطح دستمزد واقعی و نتیجتاً قدرت خرید مردم سقوط می کند. ضمناً این را هم باید در نظر گرفت که ارقام تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی و مراکز آماری دولت، صرفاً مصرف تبلیغاتی دارد و نه بیش تر؛ بنابراین حتی اگر دستمزد هر سال، با این ارقام "ساختگی" تورم، تعدیل شود، بازهم در عمل- یعنی زندگی روزمره- ما شاهد کاهش قدرت خرید مردم، به ویژه اقشار کم درآمد، خواهیم بود. با این حساب، هدف "کارآمدی الگوی تخصیص منابع به وسیله خانوار" (به مثابه یکی از اهداف دولت فحیمه جمهوری اسلامی) به کل منتفی خواهد بود.

۵- گرچه تورم فقرا را فقیر تر می کند، بر خلاف موعظه های دلسوزان نظام، بر "همه" مردم بد نیست؛ بلکه برای صاحبان دارایی های ثابتی از قبیل زمین، ملک و غیره، یک "موهبت الهی" هم به شمار می شود. چرا که از قبیل همین تورم است که بهای املاک "یک شبه" بالا می رود و بخشی از جامعه با ثروتی باآورده فربه می شود. به این ترتیب، خود تورم ناشی از اجرای طرح، نابرابری در الگوی توزیع درآمد را اساساً تشدید می کند. دیگر از سایر اثرات تورم بر ارزش پول ملی، صادرات و واردات، و بسیاری از متغیرهای دیگر اقتصادی بگذریم.

تناقضات دولت سرمایه داری در مورد سوبسیدها

۶- دولت در توجیه ضرورت «هدفمند کردن یارانه ها» استدلال می کند که، پرداخت سوبسید به کالاها و خدمات مختلف (به ویژه نان و بنزین) غیر کاراست و این، اصولاً اقشار پردرآمد هستند که از قیمت های پایین چنین اقلامی بیش تر منتفع می شوند و نه اقشار کم درآمد؛ بنابراین، باید



عنوان "یارانه" به دولت بدهند؟ چرا باید مردم فقیر زیر ضرب برونند و فقیرتر شوند؟

۹- چرا بنیاد های مرتبط به سپاه پاسداران که کل ثروت و درآمدهای حاصله از فروش نفت را در دست دارند، نباید تاوان بحران اقتصادی را بدهند؟

۱۰- آیا خریداری سلاح ها سنگین و تجهیزات و سلاح ها برای نیروی ضد شورش که سال پیش به جان مردم افتاده و هزارها تن از جوانان مبارز را قتل و عام کرده، ضرورتی تر از سوبسیدها برای مردم عادی است؟

۱۱- آیا کمک های مالی سرشار به حزب الله لبنان و نوار غزه مهم تر از یارانه ها برای کارگران و زحمتکشان است؟

۱۲- در مقابل سوالات فوق، محمود احمدی نژاد می گوید: "ما نوکر مردم هستیم!" "سرمایه داری ای در ایران وجود ندارد!" "ما زیر فشار تحریم اقتصادی اوضاع نابسامان هستیم و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد!" باید "صبر انقلابی" داشت و فداکاری کرد. می گویند "کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند "کارخانه ها سودآور نیست و در آنها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند". می گویند: "هدفمند سازی یارانه ها مسایل اقتصادی را حل می کنند!"

۱۳- پاسخ کارگران و زحمتکشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: "اگر اوضاع وخیم است که دولت مجبور می شود سوبسید ها را قطع کند، بگذارید حساب دخل و خرج را ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟ دول غربی که از آنها با خبر است، چرا ما نباشیم؟"

۱۴- وضعیت کارگران و زحمتکشان شهر و روستا برای همه روشن است: آنان حتی قادر به یک زندگی عادی انسانی نیستند (کرایه مسکن گزاف، گرانی مواد غذایی و وضع وخیم بهداشت و فساد و رشوه گیری در تمام سطوح دولتی... امکان زندگی متوسط را به کارگران غیروابسته دولتی نمی دهد). اما، سرمایه داران بازار، دلالتان و رشوه گیران دولتی، طی سال های گذشته پولدارتر و پولدارتر شده اند. اینان اموال انباشت کرده و در ادامه روش دولت شاهنشاهی، برای روز مبادا، دلار در بانک های خارجی می گذارند. این

در پرداخت سوبسید ها اقتشار نیازمند را "هدف" گرفت و به عبارتی پرداخت این مبالغ را جهت دار و "هدفمند" کرد. این استدلال کذب محض است. اگر طبق گفته دولت قرار است به ۵۴ میلیون نفر یارانه اختصاص داده شود. به عبارتی وضعیت ۸۵ درصد از ۶۳ جمعیت میلیون نفری که در طرح جمع آوری اطلاعات اقتصادی خانوارها شرکت کرده بودند، به گونه ای بوده است که واجد شرایط دریافت یارانه نقدی به شمار می رفته، در آن صورت دیگر بحث هدفمند کردن یارانه ها موضوعیت پیدا نمی کند، چرا که نظام فعلی پرداخت یارانه تا همین اکنون هم بخشی اعظمی از افراد واجد شرایط دریافت یارانه را هدف قرار داده بوده است.

تجارب بین المللی قطع سوبسیدها منفی است

۷- اعمال چنین سیاست هایی در آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۸۰ باعث ایجاد تورم سه رقمی (مثلاً ۵۰۰ درصد در سال در برزیل) گشت، بحران بدهی های خارجی را تشدید کرد و باعث محرومیت کم درآمدها از دسترسی به خدمات اساسی (حتی برق و آب) شد، به طوری که دهه ۱۹۸۰ را در آمریکای لاتین، «دهه برباد رفته» نامیدند. یا اواخر دوران شوروی را در نظر بگیرید: انتخاب یلتسین و «شوگ درمانی» در پی اجرای سیاست های صندوق بین المللی پول و حذف سوبسیدها، در کمتر از ۵ سال بدان جا رسید که مردمی که از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) تا آغاز حاکمیت گورباچف (۱۹۸۵) بابت هر کیلو گوشت تنها ۴ روبل پرداخت می کردند با روی کار آمدن یلتسین مجبور بودند ۱۰۰۰ برابر آن را (۴۰۰۰ روبل) بابت تهیه یک کیلو گوشت بپردازند. بنابراین تجربیات تاریخی در اجرای طرح های تعدیل ساختاری (که حذف تدریجی سوبسیدها برای "آزادی سازی قیمت ها" و عدم مداخله در مکانیسم قیمت گذاری بازار، یکی از سیاست های کلیدی آن به شمار می رود)، با افزایش تند تورم همراه بوده است.

مطالبات کارگران برای حفظ منافعشان

۸- چرا دولتی که ظاهراً خود را مدافع کارگران و زحمتکشان جلوه می دهد، به جای حذف سوبسیدها، برای حل مسایل اقتصادی اش، سرمایه داران را هدف قرار نمی دهد؟ چرا مالیات بر درآمد را اعمال نمی کند که سرمایه دارانی که میلیاردها تومان انباشت کرده و سرمایه ها خود را به بانک های اروپایی سرازیر کرده، تاوان بحران اقتصادی را پراخت کنند؟ و تنها بخش ناچیزی از درآمد خود را به



قطع نامه پیشنهادی اول مه

۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۰



اول ماه مه، روز جهانی کارگر، روز اتحاد و همبستگی طبقاتی است. در این روز، کارگران علیه مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری دست به اعتراض می زنند. کارگران برای ایجاد جهانی فارغ از فقر، بیکاری، تن فروشی، اعتیاد، تبعیض، ناامنی شغلی، تجارت انسان و نبود آزادی بیان مبارزه می کنند.

ما کارگران ایران در این روز، دستمزد های زیر خط فقر، قراردادهای موقت، نابرابری های معیشتی در نظام سرمایه داری و نیز تبعیض های جنسی و قومی و ارباب و دستگیری فعالین کارگری، دانشجویان، معلمان، زنان و غیره را محکوم می کنیم.

ما کارگران ایران، در این راستا و علیه مناسبات نابرابر سرمایه داری حاکم، رئوس مطالبات فوری خود را به شرح زیر اعلام می داریم:

۱- منصور اسالو و تمام فعالین جنبش های اجتماعی و کسانی که برای اعتراض به نابرابری و تبعیض در زندان هستند، فوراً و بدون قید و شرط آزاد و کلیه احکام صادره لغو گردد.

استثمارگران که حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند، هرگز اسرار معاملاتی خود را برملا نمی کنند. چگونگی خرید و فروش ارز، ارتباط با دلالان غربی و زدوبندهای مالی و غیره همیشه پشت پرده باقی می ماند. بدیهی است که این چنین شیوه ای برای زحمتکشان قابل پذیرش نیست و نباید ادامه یابد.

۱۵- برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمتکشان، لزومی نیست که دولت سوبسیدها را قطع کند! دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران و «بنیاد»ها باز شوند. باید کل جامعه بدانند که مسئله بر سر چیست؟ اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است و دولت مجبور است که سوبسیدها را قطع کند، چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟ اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را بدانند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی تولیدکنندگان، گرداندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشند؟

۱۶- کارگران باید با تمام اجزاء این دستگاه آشنایی کامل داشته باشند، و خود تصمیم بگیرند که چه سوبسیدی باید قطع شود، زیرا تنها آنان می توانند در باره نحوه کارکرد آن قضاوت کنند. کارگران قابلیت بیشتری برای کنترل صنایع، بانک ها و تجارت دارند، تا سرمایه داران و مدیران نالایق.

۱۷- بدون استقرار کنترل کارگری و لغو کلیه اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع اقتصادی غیرممکن خواهد بود. قطع سوبسیدها توسط دولت سرمایه داری یک عمل غیر اصولی است.

۱۸- باید در سطح هر کارخانه، توسط نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد. تنها از طریق چنین کاری است که استقرار کنترل کارگری معنای واقعی پیدا می کند. تنها با چنین روشی می تواند مسئله سوبسیدها و "طرح هدفمند سازی پارانه ها" مورد بررسی قرار گیرد.



۸- بهداشت و آموزش برای همگان رایگان باید باشد و بیمه بیکاری مکفی و بیمه تامین اجتماعی برای تمامی افراد آماده به کار و زنان خانه دار پرداخت باید گردد.

۹- کار کودکان پدیده ای غیر انسانی و از تبعات نظام سرمایه است و باید ممنوع اعلام شود. کودکان باید از محیطی امن و سرشار از نشاط و شادی و امنیت و امکانات آموزشی - رفاهی و بهداشتی برخوردار باشند.

۱۰- تبعیض جنسی محکوم است و هر گونه جداسازی جنسی و کلیه قوانین تبعیض آمیز باید لغو گردد و برابری حقوق انسانی زن و مرد در تمامی عرصه ها در جامعه باید به رسمیت شناخته شود.

۱۱- هر گونه اعدام و سنگسار به هر بهانه ای محکوم است چون ریشه تمام جرایم و ناهنجاریها در مناسبات سرمایه داری است.

۱۲- قراردادهای موقت کار، تعرض به پایه ای ترین حقوق کارگران است. انعقاد قرارداد موقت از جانب کارفرمایان و دولت باید ممنوع اعلام شود و کلیه قراردادهای موقت باید به استخدام رسمی تبدیل شوند.

۱۳- اول ما مه باید به عنوان تعطیل رسمی شناخته شده و در تقویم رسمی کشور قید گردد و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسمهای اول مه برچیده شود.

۱۴- ما بخشی از طبقه جهانی کارگر هستیم و اخراج کارگران مهاجر را به بهانه نژاد، قومیت، مذهب، جنسیت و مرز جغرافیایی متفاوت محکوم می کنیم.

۱۵- ما از مبارزات تمام کارگران جهان علیه نظام سرمایه داری حمایت می کنیم. ما از کارگران سایر کشورها که در حمایت از ما، با راه اندازی تظاهرات علیه سرمایه داری ایران اعتراض کردند، قدرانی می کنیم. مبارزه ما کارگران ایران بخشی از مبارزات کل کارگران جهان علیه سرمایه داری است.

جمعی از فعالان کارگری

۲- آزادی بیان، ایجاد تشکل های مستقل کارگری، اعتراض، اعتصاب و تجمع حق اولیه کارگران است و باید به رسمیت شناخته شوند.

۳- حداقل دستمزد برای امسال ۳۰۳ هزار و چهل و هشت تومان در ماه اعلام شده، تحمیل فقر مطلق بر ما کارگران و خانواده هایمان است. حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومان در حالی تعیین شده است که مرکز آمار ایران، هزینه زندگی یک خانواده ۴ نفری در تهران برای سال آینده را حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان اعلام کرده است، یعنی هر خانواده ۴ نفره باید بیش از ۱ میلیون تومان درآمد داشته باشد تا از خطر فقر فاصله بگیرد. نرخ تورم در حال افزایش است و بسیار بالاتر از مرز ۲۵ درصد اعلام شده است. بنابراین، دستمزدها باید فوراً افزایش یابد و حداقل دستمزدها مناسب با سطح تورم و جوابگوی نیازهای معیشتی کارگران باشد. تنها مرجع صلاحیت دار برای تعیین حداقل دستمزدها نمایندگان واقعی کارگرانند.

۴- لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری، در مقابل استدلال های مدیران که گویا "کارخانه ها سودآور نیست و در آنها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند"، پاسخ ما کارگران این است که "اگر اوضاع وخیم است بگذارید حساب دخل و خرج را ببینیم! دفترها را باز کنید!" ما کارگران خواهان اعمال کنترل کارگری در کارخانه ها، هستیم.

۵- داشتن شغل در جامعه حق هر انسانی است، اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای جرم محسوب شده و تمام اخراجی ها و بیکاران باید فوراً به سر کار برگردند.

۶- جنبشهای اعتراضی - اجتماعی موجود بخشی از مبارزات طبقاتی کارگران هستند. ما پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های دانشجویی، معلمان و زنان اعلام و دستگیری و محاکمه فعالین آنها را به شدت محکوم می نماییم. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید شرط تمامی مبارزان که در ماههای اخیر بازداشت شده و در بندند، هستیم.



ارزیابی جنبش کارگری در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۰

مصاحبه میلیتانت با رفیق علیرضا بیانی



میلیتانت: با تشکر از شرکت در این مصاحبه. لطفاً پس از معرفی خود، توضیح بده که بر اساس تجارب خودت در ایران، سازماندهی اول ماه مه سال های پیش را چگونه ارزیابی کرده و نکات مثبت و منفی آن چه می دانی؟

با درود به شما و تشکر از ترتیب دادن این مصاحبه.

من علیرضا بیانی هستم و فعالیت کارگری خود را مرتبط با گرایش مارکسیزم انقلابی می دانم. دوره ای از فعالیت های خود را در ایران و در همکاری با «شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری» گذراندم و اکنون کمی بیش از یکسال است که در خارج از ایران زندگی می کنم.

خوب می دانیم در ایران تشکل های کارگری مستقلی که بتواند به طور منظم مراسم اول ماه مه را سازمان دهد وجود ندارد، با اینحال میل و تلاش برای اجرای مراسم در میان کارگران آنقدر هست که خانه کارگر را ناچار کند تا برای از دست ندادن ابتکار عمل، خود برنامه هایی را به عنوان مراسم اول ماه مه تدارک ببیند.

کارگران زیادی با تمایل به اجرای این مراسم و بدون داشتن تشکل های مستقل خود ناچار می شوند در چنین مراسمی شرکت کنند؛ اما نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که آنها تاکنون بارها نشان داده اند وارد این مراسم شده و ابتکار عمل را از دست خانه کارگر گرفته و شعارها و مطالبات خود را مطرح کرده اند؛ به طوری که اغلب این مراسم، پایانی برطبق برنامه قبلی خانه کارگر نداشته و با فشار خانه کارگر و نیروهای سرکوب، مراسم زودتر از برنامه پیش بینی شده پایان گرفته است.

زمینه عینی که خانه کارگر را وادار می کند تا مراسم اول ماه مه را برگزار کند، تمایل وسیع کارگران به اجرای آن است. همان طور که خود خانه کارگر به عنوان نهادی دولتی به این دلیل ساخته شد و به عمر خود تا امروز ادامه داد که به خوبی با تمایل کارگران وسیعی که در تلاش برای داشتن تشکل کارگری خود بوده اند آشنا است. در غیر این صورت نه نظام جمهوری اسلامی و نه دست پخت های ساخت خود نظیر خانه کارگر، کمترین علاقه ای نه به اجرای مراسم اول

ماه مه و نه کمترین علاقه ای به خواست کارگران جهت احیا تشکل های مورد نیاز خود داشته اند. اما فشار از پائین در همه دوره های حیات جمهوری اسلامی، سرمایه داری حاکم در ایران را وادار کرده تا به کارگران بگوید: "تشکل می خواهید، بفرمائید، خانه کارگر تشکل شما است، مراسم اول ماه مه می خواهید، بفرمائید در مراسم خانه کارگر شرکت کنید!" منتهی از یکسو وضع جمهوری اسلامی از این که ادعا می کند هم بدتر است، یعنی حتی گاهی تشکل دست ساخت خودش هم برایش دردسر است. و از سوی دیگر کارگران به دلیل عدم دسترسی به تشکلات مورد نیاز خود همین نهاد ها را به نوعی، وسیله ای برای ابراز خواسته های خود کرده تا جایی که ابتکار عمل را از دست این نوع نهاد ها خارج کرده و رژیم جمهوری اسلامی را حتی با تشکلات دست ساخت خودش به دردسر انداخته است.

مشابه این وضعیت در جنبش دانشجویی و تشکلات دانشجویی ساخت دولت هم مشاهده شده است، تا جایی که حکومت جمهوری اسلامی برای منحل کردن تشکل های دست ساخت خود، به همان مقدار باید تلاش کند که برای ممانعت از ایجاد تشکل های مستقل تلاش می کند. در نتیجه می خواهیم بگویم که صرف تشکل مستقل کارگری به عنوان یک مطالبه، خود به عنوان ظرفی برای بیان مطالبات کارگران است و اگر به این تشکل دسترسی پیدا نکنند، نه تنها از بیان و مبارزه برای دسترسی به سایر مطالباتشان صرفنظر نمی کنند، بلکه حتی در فرصت های به دست آمده با استفاده از تربیون های نهادهای وابسته به دولت هم همین مطالبات را مطرح خواهند کرد. یکی از خاطرات بسیار تاثیر گذار روی خودم شرکت در مراسم اول ماه مه خانه کارگر در سال ۸۴ در سالن ورزشی دوازده هزار نفری آزادی بود.

شب قبل با عده ای از فعالین کارگری مشغول تهیه شعارهایی بودیم که فردا در مراسم خانه کارگر در بین کارگران توزیع کنیم. سعی ما بر آن بود که شعارهایی تنظیم کنیم که اولاً از سطح آگاهی کنونی کارگران فراتر نرفته و کارگران آن ها را بفهمند؛ و ثانیاً دارای بار طبقاتی و مشخصاً عنصر ضد سرمایه داری و یا منتقل کننده به این سطح باشد (مانند افزایش دستمزد متناسب با رشد تورم). شعارها و دست نوشته ها را آماده کردیم و با سایر دوستانی که در بررسی قبول شرکت در مراسم خانه کارگر و یا تحریم آن، به نتیجه شرکت در مراسم رسیده بودند، قرار هاپیمان را فیکس کردیم.

صبح اول وقت راهی مراسم شدیم، در جایی رفقا را دیدم و کاغذ و دست نوشته ها را بین هم رد و بدل کردیم. هنوز دقیقاً معلوم نبود که مراسم در کجا آغاز خواهد شد. این شگرد همیشگی خانه کارگر است که هم می خواهد نشان دهد که مراسم برگزار می کند و هم در واقع چنان سردرگمی ایجاد می کند که عده زیادی در بین راه پشیمان شده و



داشت، ولی این موضوع از قبل اعلام نشده بود تا امکان مانور و کنسل کردن سخنرانی برایش هموار باشد. فقط پارچه نوشته‌هایی پراکنده در اطراف با امضای خانه کارگر نوشته شده بود که "مقدم رفسنجانی را گرامی می‌دارند".

خلاصه همه کارگران وارد سالن شدند. تعداد زیادی اطلاعاتی در بین جمعیت لول می‌خورد، اما جرات برخورد تند نداشتند، چون نمی‌خواستند این آخرین برخورد تندشان باشد. مراسم با سرود جمهوری اسلامی آغاز شد و از پشت تریبون از جمعیت خواسته شد بایستند. یادم می‌آید که در اون لحظه غافلگیر شدم و نمیدانستم بلند شوم یا همچنان بشینم. اگر بلند شوم پرنسیپ خودم را نقض کرده‌ام و اگر بلند نشوم، خوب سایر دوستان همه بلند شده بودند و نشستن من جنبه "سکتاریستی" پیدا می‌کرد. خلاصه سکتاریسم بر من غلبه کرد و به خود گفتم، هرچه بادا باد و گرفتم تخت در بین همه ایستادگان نشستم. فقط یکی دیگر از فعالین کارگری در چند ردیف جلوتر من نشسته بود و بقیه همه ایستاده بودند تا سرود جمهوری اسلامی تمام شود. اینجا احساس متناقضی داشتم. این جمعیت آنقدر پر هیجان رادیکال دیده می‌شدند که انتظار ایستادن برای این سرود از آنها نمی‌رفت اما ایستادند. و اما پس از آن، به تلافی این ایستادن، کل برگزارکنندگان خانه کارگر را بر سر جای خود نشانند.

در بین جمعیت انبوه کارگری که از شهرستان‌های مختلف آمده بودند، شعارهای رادیکال و ضد سرمایه داری آن قدر زیاد و با صدای بلند سر داده می‌شد که تمام شب نخواستیدن دیشب ما برای تهیه شعار را بی دلیل کرده بود. شعارهای آنها نه از شعارهای تهیه شده از طرف ما ضعیف تر و نه کمتر ضد سرمایه داری بود. در آن لحظه برای اولین بار بود که احساس کردم یا پیشروان کارگری در آن دوره با بدنه کارگری ارتباط تنگاتنگ ندارند که چنین تمایل رادیکالی را در آنها ندیده بودند و یا در واقع به جز تجربه مبارزه متشکل به عنوان پیشرو کارگری، همچین جلوتر از بدنه کارگری هم نبودند.

به خاطر دارم وقتی محبوب از پشت تریبون قطعنامه کنگره اش را می‌خواند و در جایی گفت "از کاندیداتوری رفسنجانی حمایت می‌کند" جمعیت چنان با صدای بلند و طولانی هو کشید که باعث شد رفسنجانی آن پشت مشت ها پنهان شده از سخنرانی صرف نظر کرده و با هلیکوپتر به خانه اش برگردد.

در آن روز کارگران برنامه خانه کارگر را به کلی تحت شعاع مراسم خودجوش خود قرار داده و تا جایی پیشروی کردند که توانستند به پشت بلندگو رسیده و میکروفن را به دست گیرند. در آن روز اعتماد به نفس فراوانی پیدا کردم و اعتقاد به قدرت کارگری با مشاهده عمل آن ها آیدیت شد. در آن روز به این نتیجه رسیدم که پیشروی کارگری باید تلاش بیشتری کند تا از بدنه کارگری عقب تر نماند و افسوس کمتر

برگردند. کاملاً پیدا است که آن ها خوب می‌دانند قدرت کنترل تعداد زیادی کارگر را ندارند در نتیجه مایل اند تعداد را شکسته و تنها کسانی را از هر نقطه یا محلات و شهر های اطراف به مراسم بیاورند که به خیال خودشان شناخته شده و یا قابل کنترل باشند.

به هر حال ما که شنیده بودیم مراسم از چهارراه ایران خودرو شروع می‌شود، به آنجا رفتیم و دیدیم تعداد قابل توجهی از کارگران هم آنجا به دنبال محل مراسم می‌گردند. فوری به نقطه ای دیگر رفتیم و بالاخره عده ای را دیدیم که در صف های خود مشغول شعار دادن و در حال رفتن به محل تجمع اصلی در استادیوم آزادی بودند. از اینجا بود که پخش و پلا شدیم و دو به دو یا تنهایی در بین جمعیت بر خوردیم.

وقتی شعار ها را می شنیدم فکر کردم الان وقتش است که شعارهای کپی شده را در بین جمعیت توزیع کنم. برای همین نگاه می‌کردم که چه کسانی شعار میدهند یا در دستشان بلند گو هست که برگه ها را به آنها بدهم. چندتایی به این و آن دادم تا دیدم کسی با بلند گویی در دست، مشغول شعار دادن است. رفتم به او نزدیک شدم و دوستی هم در کنارم با من بود. آروم زیر گوش فرد شعار دهنده گفتم خسته نباشید و بعد یک برگ از شعارها را به او دادم. او وقتی یک نگاه سطحی به برگه کرد بلافاصله دستش را برد طرف گوشی موبایلش و در این لحظه متوجه شدم که طرف یا "اطلاعاتی" است و یا خلاصه از سازماندهان خانه کارگری که عمداً بلندگو در دست می‌گیرند تا با شعارهای مورد نظر خودشان، کنترل اوضاع را هم در دست داشته باشند. خلاصه من با عجله خودم را عقب کشیدم و دوست بغل دستی ام کاپشن برگه شعارها را از دستم گرفت و خودش را به سمت دیگری کشاند. من خودم را لابلای جمعیت پنهان کردم، اما جمعیت هنوز آنقدر نبود که یارو نتواند مرا پیدا کند. خلاصه با کلی استرس لابلای جمعیت راه رفتم تا به در ورودی استادیوم رسیدیم. وقتی وارد محوطه باز استادیوم شدیم برای اولین بار احساس بسیار دلنشینی پس از سالها حس خفقان و آن همه استرس قبل از ورود به من دست داد. جمعیت انبوهی از کارگران را دیدم که تو گویی اراده شان را آزاد کرده و هر آنچه می‌خواهند می‌گویند و شعار می‌دهند. چنان احساس امنیتی به من دست داد که اینبار من به دنبال اون یارو می‌گشتم که به این و آن معرفی کنم و تو گویی اینبار آن یارو بود که در جایی گم و گور شده بود.

در آن روز که تبلیغات دور اول ریاست جمهوری احمدی نژاد بود و رقیبش هم رفسنجانی بود، خانه کارگر که اصلاً نمی‌داند کنگره یعنی چی و با پرچین چه تفاوتی دارد، مراسم اول ماه مه را به برگزاری کنگره خود تبدیل کرده بود و قصد اعلام حمایت از کاندیداتوری رفسنجانی را داشت. رفسنجانی هم برای جلب آرای کارگری قصد شرکت در این مراسم را



مسیرمان هم بود رفتیم و آنجا متوجه شدیم بخش مهمی از این مراسم را از دست داده ایم؛ و اما در همان انتهای مراسم شاهد تلاش کارگران برای به دست گرفتن مراسم توسط خودشان بودیم، به طوری که محبوب از پشت بلندگو اعلام می کرد مراسم تمام شده و از نیروی انتظامی تقاضا می کرد این جمعیت را متفرق کنند. اما انبوه کارگران با شور فراوان تلاش می کردند میکروفن را در اختیار خود بگیرند و نیروی انتظامی از میکروفن خانه کارگر که در بالای دیوار مستقر شده بود محافظت کرده و اجازه دسترسی به آن را نمی داد.

شعارهای مستقل کارگری بسیار رادیکال و ضد سرمایه داری بود و کاملاً با اتکا به تجربه غیر سازمان یافته خودشان بود. پیشروی کارگری دخالت خاصی در این تظاهرات نداشت، هرچند به صورت فردی در صفوف آن ها دیده می شدند. اما نه به صورت سازماندهی شده برای به دست گرفتن هدایت این اعتراضات در مسیر مورد نظر خودشان. به عبارت ساده نمی شد بین پیشرو و بدنه کارگری در این مراسم تمایز خاصی پیدا کرد، به غیر از آن که اینجا و آنجا افرادی از پیشروان کارگری در لابلای جمعیت مشاهده می شدند.

به نظر من سندیکای شرکت واحد در آنروز مرتکب اشتباه یا عمل فرقه ای شده بود که نخواست مراسم خود را در میان آن انبوه کارگران برگزار کند که اگر چنین کرده بود می توانست اولاً رهبری پیشرو کارگری را به دست خودش بگیرد و ثانیاً به طور یکپارچه و بدون پراکندگی مستقیماً کل مراسم خانه کارگر را تحت الشعاع مراسم خود قرار دهد. این برای آن ها درسی شد که در سال بعد با آموزش از آن توانستند مراسم بسیار موثر و با اهمیتی برگزار کنند. گرایشاتی هم که شرکت و دخالت گری در این مراسم را تحریم کرده بودند، کاملاً منزوی شده و در حد نظاره گر، آنهم در حد یک یا دو نماینده خود تنزل کردند.

مراسم هنوز به انتها نرسیده بود که من و یکی چند نفر از دوستان لازم دیدیم خودمان را به مراسم سندیکای شرکت واحد برسانیم و رساندیم. در آنجا فعالین سندیکای شرکت واحد و عده قابل توجهی از دانشجویان که برای حمایت از آن ها آمده بودند، صفی تشکیل داده و شعارهایشان را فریاد می کردند و تعداد زیادی پلیس و نیروهای اطلاعاتی مشغول درگیری و فیلم برداری از معترضین بود. جمعیت کارگران و دانشجویان در مجموع نسبت به جمعیت پلیس آنقدر نبود که بتوان مقاومت طولانی داشت، در نتیجه مراسم زودتر از انتظار پیش بینی شده به پایان رسید و جمعیت متفرق شد.

همزمان مراسم دیگری هم در ترمینال اتوبوس های شرکت واحد در میدان آزادی، از طرف یکی از کمیته های کارگری موجود فراخوان داده شده بود که از شرح آن صرف نظر می کنیم. در هر حال ما فقط ده دقیقه از زمان اعلام شده دیرتر

شاهد چنین تلاشی بودم. هر تلاشی که در بین پیشرو کارگری می دیدم، کمی بیشتر یا کمی کمتر می شد در بدنه کارگری هم دید. در بدنه کارگری، انواع اعتصابات و اشغال و کنترل کارگری سازماندهی می شد؛ اما در بین پیشروی کارگری افتراق بی داد می کرد و ندانم کاری های زیادی اجازه انتشار حد اقل دو شماره بولتن کارگری مرتبط و مورد نیاز جنبش را نمی داد. در آن روز احساس کردم افتراق فراوانی در بین پیشروان کارگری وجود دارد و حال که تشکل کارگری مشخصی هم یافت نمی شود، لازم است قدم اول را با اتحاد عمل کارگری برداشت. این بود که تبلیغ بر سر اتحاد عمل کارگری، برای دوره ای به طور فشرده بخشی از فعالین شد.

در سال ۸۵ اختلاف بر سر شرکت در مراسم اول ماه مه که توسط خانه کارگر فراخوان داده می شد کمتر به چشم خورد. شرکت در مراسم خانه کارگر برای دخالت گری در آن مخالفی داشت، اما آن ها نه بدیل بهتری داشتند که ارائه کنند و نه در بدیل بهتری شرکت می کردند.

آن ها نمی توانستند مراسمی مستقل برگزار کنند و درکشان از فعالیت مستقل به غایت مکانیکی و "تئوریک" و تا حدود زیادی فرقه ای بود. در نتیجه در بحث های شفاهی در گلگشت ها با دخالت در مراسمی که توسط خانه کارگر برگزار می شد مخالفت می کردند و مطلقاً قادر به ارائه بدیلی هم در مقابل آن نبودند، به همین دلیل آن ها با سرعت به سوی انزوا می رفتند. گرایشی که خود را با نام فعالین «لغو کار مزدی» معرفی کرده و بخش محدودی از کمیته هماهنگی را اشغال می کردند از این دسته گرایشات بودند.

به هر حال در تهران مراسمی توسط خانه کارگر اعلام شد، فعالین کارگری شناخته شده تصمیم به شرکت در این مراسم داشتند، اما همزمان سندیکای شرکت واحد تصمیم به برگزاری مراسم "مستقل" و مربوط به سندیکای خود را داشت، اما محل اصلی آن تا دقایق آخر روشن نبود. یعنی همه فکر می کردند که این مراسم در مقابل وزارت کار برگزار می شود. در نتیجه تصمیم نهایی این بود که در ساعت معین آنجا بوده و با ارزیابی از شرایط، یا در آن مراسم شرکت کرده و یا به مراسم خانه کارگر در مقابل سفارت سابق آمریکا برویم.

در ساعت معین مقابل وزارت کار خبری نبود و معلوم شد فعالین سندیکای شرکت واحد مراسم خود را مقابل شرکت واحد در خیابان هنگام برگزار می کنند. این بود که عده ای از فعالین به سمت مراسم خانه کارگر رفته و عده ای هم به سمت مراسم سندیکای شرکت واحد. کمترین تدارک دخالت گری در هیچ یک از این مراسم وجود نداشت و هرکس تنها بر اساس درک خود از اهمیت هرکدام از اینها به آن سو می رفت. من با چندتن از دوستان به مراسم خانه کارگر که در



مشخصی را سازمان دهند و در عوض بارها دیده شد که خود در اتحاد عمل های اعلام نشده ای شرکت کرده و تصادفاً در کنار طیفی که همیشه آن ها را طیف رفرمیست معرفی کرده بودند، قرار گرفتند. آن ها نشست های هماهنگ کننده ثابت، برای اعتراض خود به دستگیری های فعالین کارگری، با سایر گرایشات به قول خودشان رفرمیست در پارک چیتگر داشتند که با دستگیری موقت تنی چند از آن ها این نشست ها پایان گرفت.

در هر حال پیش بینی می شد که خارج از ظرف اتحاد عمل این گرایش به تنهایی نمی تواند حرکت خاصی سازمان دهد و هرگز نیز سازمان نداد و منزوی باقی ماند. اما بخش دیگری از فعالین کارگری هم بودند که در بحث های نظری و مکتوب با اتحاد عمل کارگری مخالفت می کردند. بحث های آنها تا حد بسیار زیادی بی ربط و جنبه روشنفکری داشت. آنها هیچوقت در ظرفی با برنامه اتحاد عمل کارگری شرکت نکردند. اما به همین نسبت هیچ وقت هم نشد که در برنامه ای عملی با حضور سایر گرایشات شرکت نکنند. به این معنی که آنها در کلام با اتحاد عمل مخالف بودند، اما در عمل شرکت کننده در برنامه هایی بودند که اجرای آن توسط ترکیبی از گرایشات مختلف درون فعالین کارگری بود. در نتیجه این طیف از مخالفین را می توان در دسته بینابینی یا سانتریستی قرار داد. اما عده وسیع تری از فعالین بودند که با اتحاد عمل کارگری اختلاف اصولی نداشتند، منتهی در بین همین موافقین هم دو دیدگاه اصلی به چشم می خورد. گرایشی که معتقد بود با اتحاد عمل موافق است، اما اتحاد عمل بین نیروهای "رادیکال" در جنبش کارگری. و گرایشی دومی که من خود را به آن متعلق می دانم معتقد بود که اتحاد عمل می بایست در برگیرنده همه فعالین و پیشروان کارگری از هر دیدگاه و گرایشی باشد. این دیدگاه معتقد بود اضافه کردن بند "رادیکال" در واقع ساختن یک پاشنه آشیل است که سنناً متعلق به بخش بورکرات در جنبش کارگری است. به این صورت که مدعی این دیدگاه "رادیکال" بودن خود را مفروض می دارد و بعد او است که تعیین می کند کدام یک از سایر گرایشات نیز رادیکال یا غیر رادیکال هستند.

در مقابل این دیدگاه قیم مآبانه این موضوع عنوان می شد که از کجا می توان فهمید چه کسی یا گروه و گرایشی رادیکال هست یا نیست و وظیفه این تشخیص به عهده چه کسانی خواهد بود. پیشنهاد اصولی این بود که ابتدا اتحاد عمل کارگری با فراخوانی رو به همه گرایشات فعال در جنبش کارگری صورت بگیرد و سپس در درون این اتحاد عمل بر سر موارد همکاری بین گرایشات مختلف بحث و تبادل نظر؛ و آن هم به صورت مکتوب در بولتن های مباحث نظری صورت بگیرد تا طی آن معلوم شود چه کسانی رادیکال ترین یا رفرمیستی ترین نظرات را ارائه کرده و سپس قضاوت درست یا غلط و رادیکال یا غیر رادیکال بودن آن ها را به

رسیدیم که در آنجا هیچ کس را ندیدیم و فقط دوستانی در بین راه دیدیم که گفتند مراسم تمام شد.

مجموعاً در این سال فرصت های بسیار خوبی برای اتحاد وسیع گرایشات مختلف درون جنبش کارگری وجود داشت که به دلایل مختلف، از جمله دلایل بورکراتیک و فرقه ای و به خصوص بی تجربگی، به هدر رفته و سوخته شد. اما این تجربیات مقدمه ای برای رشد و تکامل فعالیت در سال بعد یعنی سال ۸۶ شد.

میلیتانت: رفیق علیرضا اشاره کردی که شرکت در تظاهرات اول ماه مه به لزوم بیشتر "اتحاد عمل کارگری" میان کارگران رسیدی. در این مورد بیشتر توضیح بده که چه مفاهیمی از "اتحاد عمل کارگری" میان کارگران وجود داشت و موضع گرایش مارکسیست های انقلابی چه بود؟

پروسه ای دو ساله برای پیشنهاد تاکتیک اتحاد عمل کارگری طی شده بود و موافقت ها و مخالفت های زیادی پیرامون آن مطرح می شد. در این رابطه کلاً سه طیف مشخص از فعالین کارگری واکنش نشان می دادند. یکی طیف مخالفان؛ تا جائیکه در ذهن دارم تنها یک گرایش که در بخشی از کمیته هماهنگی عده ای علاقه مند داشت و با نام "گرایش لغو کار مزدی" خود را معرفی می کرد با صراحت اما با تناقضات تپیک و خاص خود با این تاکتیک مخالفت می کرد. نماینده اصلی این گرایش، اتحاد عمل کارگری را بی مورد یا بی دلیل می دانست و برای اثبات نظر خود این دلیل را ارائه می کرد که در جنبش کارگری دو گرایش بیشتر وجود ندارد، یا ضد سرمایه داری و یا رفرمیستی؛ و این دو نیز نمی توانند با هم اتحاد عملی داشته باشند.

صرفنظر از ماهیت تا همان مقطع کمیته هماهنگی که نه حزب طبقه کارگر بود و نه یک تشکیلات کارگری، (به این نکته در اساسنامه خود نیز اشاره کرده بود) و ترکیبی از فعالین کارگری با گرایش و تمایلات متفاوت بود که با تشکیل کمیته ای قصد کمک به ایجاد تشکیلات کارگری داشت و در واقع فونکسیون اعلام نشده یک اتحاد عمل بود؛ صاحب نظر در رد تاکتیک اتحاد عمل حدود دو سال قبل از آن با صراحت بیان کرده بود که در جنبش کارگری گرایشات مختلفی وجود دارد، اما بعدها که هی چوقت هم معلوم نشد در این فاصله چه اتفاقی افتاده بود که این گرایشات به دو گرایش رفرمیستی و ضد سرمایه داری کاهش پیدا کرده بودند.

این گرایش با اتحاد عمل مخالف بود، زیرا به نظر می رسید که در یک اتحاد عمل ابتکار عمل از دست آن ها خارج شده و دیگر نمی توانند خود را در مرکز و محور یک حرکت متشکل قرار دهند، در نتیجه به مخالفت خود جنبه تنوریک داده و البته فقط در همین حد نیز می توانستند چیزی بگویند؛ اما در عمل هرگز دیده نشد که آن ها خود به تنهایی حرکت



و کسانی که مایل نبودند در کنار سندیکای شرکت واحد وارد اتحاد عمل شوند، منفعل و منزوی ترین گرایشات مدعی فعالیت کارگری شدند و سندیکای شرکت واحد که بنا به تعاریف "تنوریک" قرار بود راست و رفرمیست و غیر رادیکال باشد، چندین بار رادیکال تر و شجاع تر و فعال تر از سایر گرایشات مدعی بودند. تصادفی نیست که فعالین این گرایش هم چنان در زندان ها مشغول پرداخت هزینه اقدامات رادیکال خود هستند و مدعیان رادیکالیزم معلوم نیست کجا و مشغول چه کاری هستند.

سال بعد از این سال تلافی رژیم سرمایه داری و باز پس گیری اعتماد به نفس فعالین و کلاً جنبش کارگری بود. مراسم اول ماه مه تدارک دیده شده در پارک لاله، در چنان کنترل بی سابقه پلیسی قرار گرفته بود که اجازه کمترین و یا حتی آغاز مراسم را نمی داد. عده ای از فعالین در بدو ورود به پارک دستگیر شده و عده ای در محوطه پارک دستگیر می شدند. در اطراف هر فردی که از نظر نیروهای اطلاعاتی فعال کارگری محسوب می شد، حداقل یک تا دو نفر مراقب قرار می گرفت، به طوری که فعالین کارگری با احساس در تور قرار گرفتن حتی جرات سلام و علیک با دوستان خود را نداشته تا مبادا آن ها نیز در تور قرار بگیرند. در همین وضعیت ناگهان از گوشه ای پارک این سکوت و اختناق جهنمی با شعار "زنده باد جنبش کارگری!" شکسته شد و لحظه ای بعد چنان سرکوب وحشیانه ای صورت گرفت که این شعار به آخرین شعار آن روز تبدیل شد.

میلیتانت: لطفا این بخش از تجربه خود را خلاصه جمع بندی کن.

هرچند این قسمت از مصاحبه طولانی شد اما باید بگویم این ها اشاره ای به کلیات تجربه های اخیر من در فعالیت کارگری در ایران بود. بدیهی است که در دوره فعالیت خود شاهد موارد بسیاری بودم که درس های مهمی برایم داشت و آنها را هرگز فراموش نخواهم کرد. اما بد نیست در این فرصت به موضوعی اشاره کنم که همیشه و اکنون نیز مرا رنج داده و یقیناً این همان موضوعی است که همیشه دیده ام اصلی ترین مانع پیشرفت فعالیت های کارگری است. و آن این است که بورکراسی کارگری در ایران ریشه های قطور و طولانی و پیچیده ای دارد و عبور جنبش کارگری از این مانع به خصوص، شاید حتی بتوانم بگویم دشوار تر از سایر موانع سرمایه داری در مقابل جنبش کارگری است. شخصاً در مسیر فعالیت خود خیلی بیش از موانع ایجاد شده توسط نظام سرمایه داری، موانع بورکراتیک دیده ام و خوب دیده ام این موانع چگونه از درون، جنبش کارگری را ناتوان و فلج می کند. به این موارد دوباره در قسمت های بعدی اشاره خواهم کرد.

عهده خود جنبش کارگری گذاشته شود. این جنبش کارگری خواهد بود که در یک پروسه معین فعالیت گرایشات مختلف در ظرف اتحاد عمل متوجه خواهند شد بهترین یا رادیکال ترین و یا رفرمیستی و بدترین نظرات متعلق به چه گرایشی است و نه خود گرایش مدعی. البته متأسفانه هرگز اتحاد عملی در ایران صورت نگرفت که بتواند در درون خود و مبتنی بر دمکراسی کارگری چنین فرایندی طی شود و جالب اینجاست که مانع بورکراتیک اصلی بر سر راه این فرایند همان طیفی بود که خط کش رادیکال در دست گرفته و خواهان همکاری با بخش رادیکال فعالین کارگری بود! اما خود اتحاد عمل کارگری پس از سال ها افتراق و پراکندگی بالاخره با اعلام موجودیت «شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری» به وجود آمد و توانست قدم های موثری هم برداشته و نشان دهد که می توان در غیاب تشکل های مستقل کارگری با اتحاد عمل به حول مطالبات مشترک بین فعالین و پیشروان کارگری قدم های موثری برای گام هایی به جلو رفتن کل جنبش کارگری برداشت.

میلیتانت: «شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری» چه نقشی در ایجاد اتحاد عمل ها در اول ماه مه داشت؟

مهمترین اقدام شورای همکاری پس از طی دوره ای از سختی ها و کاستی های درونی اش، برنامه ریزی مراسم اول ماه مه در استادیوم ورزشی شیروودی بود که به فراخوان خانه کارگر برگزار می شد. فعالین عضو شورای همکاری قدم های اصلی تدارک در دخالت گری مراسم خانه کارگر را برداشتند. اما فعالین سندیکای شرکت واحد رکن اصلی اجرایی شدن این اتحاد عمل بودند که خارج از شورای همکاری قرار داشته اما در عمل متحد اجرای این مراسم اقدام جانانه ای داشتند.

در آنروز با شکوه که فعالین کارگری در گوشه و کنار استادیوم مستقر شده و خود را آماده دخالت گری می کردند، با ورود متشکل اعضای سندیکای شرکت واحد به داخل محوطه ورزشگاه، به آنها پیوسته و صف فشرده ای از جمعیت کارگری را تشکیل داده و تعداد زیادی از کارگران را در میان خود قرار دادند. انواع شعار های دمکراتیک و ضد سرمایه داری سر داده شد. ابتکار عمل به طور کامل از دست خانه کارگر خارج شده و کل مراسم آنها تحت الشعاع دخالت گری های پیشروان کارگری قرار گرفت. تا جائیکه دیگر اداره و کنترل مراسم خانه کارگر به دست نیروهای اطلاعاتی و انتظامی افتاد و تلاش سرکوبگرانه آنها برای متوقف کردن مراسم به اوج خود رسید. این حرکت اعتماد به نفس بی نظری به خود فعالین کارگری و به تبع خود، به کل جنبش کارگری داد. این اقدام کارگری فراتر از نظریه پردازی های انتزاعی بود و در آن نشان داده شد که تعریف متداول از سندیکالیزم همیشه و در همه شرایط یکسان نیست



اعتماد ملی؛ راهپیمایی روز اول ماه می کارگران

ایرانی در حالی با دستگیری یک کارگر و ضرب و شتم گروهی دیگر از کارگران در ایستگاه متروی هفتم تیر به پایان رسید که جامعه کارگری تا پاسی گذشته از دوشنبه شب هنوز نمی دانستند که در چه مکانی امکان برگزاری تجمع برای بزرگداشت روز جهانی کارگر را خواهند داشت. با وجود این و به رغم عدم اطلاع رسانی کافی در زمینه جلوگیری برپایی تجمع و راهپیمایی روز جهانی کارگر، صبح دیروز بیش از ۵۰۰ کارگر با جمع شدن در ورزشگاه شیرودی تهران و با سر دادن شعارهای اعتراضی علاوه بر بزرگداشت روز جهانی کارگر به بیان مطالبات آبیخته خود پرداختند. علاوه بر کارگران اما گروه بزرگی از دانشجویان، معلمان و مردم نیز در مسیر ورزشگاه شیرودی تا میدان هفتم تیر با پیوستن به آنها در راهپیمایی بزرگ روز کارگر شرکت کردند.

راهپیمایی کارگران که باعث ترافیک سنگین خیابان های مفتح، طالقانی و میدان هفتم تیر و خیابان کریمخان شده بود با توزیع جزوه های آموزش حقوق و قوانین کار و متن مقاله نامه های بین المللی در زمینه روابط کار از سوی فعالان سندیکای کارگری در میان کارگران ادامه پیدا کرد و شعارهایی درباره استحقاق حقوق کارگران، اجرایی شدن قانون کار، لغو قراردادهای موقت، ایجاد پیش بیمه کارگری و امنیت شغلی برای کارگران و فعالیت آزاد سندیکای کارگری مطرح شد. در این میان به گفته ابراهیم مددی از فعالان کارگری شرکت واحد تهران و جومه پس از پایان یافتن تجمع در ورزشگاه شیرودی تهران که با حضور هزاران کارگر از سراسر ایران برگزار شد، کارگران به صورت نمادین تأییدان هفتم تیر را در مسابعت نیروهای پلیس

راهیپیمایی روز جهانی کارگر به تشنج کشیده شد

تهران در برابر دفتر رئیس کس دادگستری تهران تجمع کردند و خواستار دیدار با ایشان برای طرح شکایت شدید که البته ایشان حضور نداشتند اما ما شکایت خود را مطرح و ثبت کردیم و خواهان آن شدیم که برای پیگیری های حقوقی بعدی به پزشکی قانونی ارجاع داده شویم. در همین حال دکتر یوسف مولایی وکیل دادگستری نیز در گفت و گو با اعتماد ملی درباره دستگیری یعقوب سنبلینی یکی از کارگران حاضر در راهپیمایی روز جهانی کارگر گفت: «این کارگر باید تا پایان وقت سه شنبه شب حداکثر به قید کفالت آزاد شده و به خانه خود برود و اگر این اتفاق نیفتد در واقع پرونده از روان حقوقی خود خارج شده است. چرا که انهایی که به ایشان زده شده است یعنی اختلال در نظم عمومی به هیچ وجه صحت ندارد و ایشان تنها در یک راهپیمایی قانونی شرکت کرده است که در جریان آن اختلالی هم

اعتماد ملی؛ راهپیمایی روز اول ماه می کارگران
ایرانی در حالی با دستگیری یک کارگر و ضرب و شتم گروهی دیگر از کارگران در ایستگاه متروی هفتم تیر به پایان رسید که جامعه کارگری تا پاسی گذشته از دوشنبه شب هنوز نمی دانستند که در چه مکانی امکان برگزاری تجمع برای بزرگداشت روز جهانی کارگر را خواهند داشت. با وجود این و به رغم عدم اطلاع رسانی کافی در زمینه جلوگیری برپایی تجمع و راهپیمایی روز جهانی کارگر، صبح دیروز بیش از ۵۰۰ کارگر با جمع شدن در ورزشگاه شیرودی تهران و با سر دادن شعارهای اعتراضی علاوه بر بزرگداشت روز جهانی کارگر به بیان مطالبات آبیخته خود پرداختند. علاوه بر کارگران اما گروه بزرگی از دانشجویان، معلمان و مردم نیز در مسیر ورزشگاه شیرودی تا میدان هفتم تیر با پیوستن به آنها در راهپیمایی بزرگ روز کارگر شرکت کردند.

راهپیمایی کارگران که باعث ترافیک سنگین خیابان های مفتح، طالقانی و میدان هفتم تیر و خیابان کریمخان شده بود با توزیع جزوه های آموزش حقوق و قوانین کار و متن مقاله نامه های بین المللی در زمینه روابط کار از سوی فعالان سندیکای کارگری در میان کارگران ادامه پیدا کرد و شعارهایی درباره استحقاق حقوق کارگران، اجرایی شدن قانون کار، لغو قراردادهای موقت، ایجاد پیش بیمه کارگری و امنیت شغلی برای کارگران و فعالیت آزاد سندیکای کارگری مطرح شد. در این میان به گفته ابراهیم مددی از فعالان کارگری شرکت واحد تهران و جومه پس از پایان یافتن تجمع در ورزشگاه شیرودی تهران که با حضور هزاران کارگر از سراسر ایران برگزار شد، کارگران به صورت نمادین تأییدان هفتم تیر را در مسابعت نیروهای پلیس

خانواده شهدای سی - ۱۳۰

روزنامه اعتماد ملی: منصور اسالو (در مرکز عکس) و رفیق علیرضا بیانی (نفر اول از سمت راست) در تظاهرات اول ماه مه ۱۳۸۶

میلیتانت: حال می پردازیم به وضعیت کنونی. نظرت در مورد کمیته های کارگری موجود چیست؟

در مورد کمیته های کارگری موجود باید بگویم شاخص محک هر یک از آنها از یکسو اصول و ادعا و هر آن چیزی است که خود مدعی آن بوده و منطقاً می بایست کارنامه ای منطبق با آن و یا در هر درجه ای از پیشرفت که بیانگر واقعی پیشرفتی بیش از روز آغاز به کار آنها است از خود ارائه دهند؛ و از سوی دیگر محک ما به ازای اجتماعی این کمیته ها است که نشان دهد تنها در حد یک نام و نشان باقی نمانده و دارای ما به ازای قابل مشاهده و تاثیر گذار بوده اند. مثلاً وقتی به سندیکای شرکت واحد رجوع کنیم و قصد مشاهده کارنامه و ما به ازای این نهاد کارگری باشیم، در آن با همه افت و خیزهای مشاهده خواهیم کرد که آنها سندیکا تشکیل دادند، مطالبات دمکراتیک ارائه کردند و به سطح مبارزه سیاسی کشانده شده و نهایتاً تا مرحله تدارک و اجرایی کردن اعتصاب یا بار ضد سرمایه داری اقدام کردند و در این رابطه هزینه های سنگینی را نیز منحمل شده اند. صرف نظر از بحث کلی بر سر نهادی به نام سندیکا و عملکرد آن، و اینکه ما با آن موافقم یا مخالف، پراتیک حرکت سندیکایی در سالهای اخیر در ایران پراتیکی رادیکال و دارای ما به ازای مشخصی بود که کمترین آن انتقال اعتماد به نفس در سطح

پیشروان کارگری و به تبع آن به کل جنبش کارگری بوده است. مشابه چنین وضعیتی را کم و بیش در «سندیکای

کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه» نیز مشاهده می کنیم، نهادهای دیگری با همین سبک کار یافت می شود که البته دارای کارنامه مشابهی با این دو سندیکا نیستند. هرچند اکنون فعالیت مستقل سندیکایی در ایران، در عمل ممنوع و فعالیت در آن عواقب زیادی برای فعالین آن خواهد داشت و این در واقع موجب عدم دسترسی کارگران به این نوع تشکلات کارگری می شود اما پروسه شکلگیری این تشکل ها که بتوانند کارگرانی را با اهداف مشترک و منطبق با تعریف خود از تشکلات کارگری به دور هم جمع کرده تا مبارزه مشترکی را صورت دهند همواره در حد پروسه شکلگیری بوده و هرگز مجال سراسری شدن و رسمیت یافتن منطبق با موازین فعالیت علنی خود آنها نشده است. و هرچند در همین حد نیز نمونه های از تلاش برای دستیابی کارگران به تشکل مستقل خویش بوده اما به معنی دسترسی کامل کارگران به تشکل مستقل کارگری در ایران محسوب نمی شود.

اما کمیته های کارگری دیگر نیز باید با همین شاخص ها سنجیده شود. در اینجا من قصد ندارم فرد تشخیص دهنده عملکرد ضعیف یا قوی آنها باشم اما به شاخص هایی که معرفی کردم اعتقاد داشته و میتوانم این شاخص ها را برای



رسمیت شناختن تشکل کارگری بود که کمیته پیگیری حدود یک ماه بعد در نشست‌های به مناسبت اول ماه مه این موضع را پس گرفت و کلاً این اختلاف از میان برداشته شد. با این حال هیچ تلاشی از سوی کمیته هماهنگی برای متحد شدن هر دو این کمیته‌ها دیده نشد، بماند که هر بار موانع بیشتری هم ایجاد می‌شد. نتیجه این روند متمایز شدن تلاش کارگری برای پیش برد اهداف مشترک و به همین دلیل بالا بردن امکان آسیب پذیری هر دو آنها بود.

به نظر من این موضوع می‌بایست زودتر از این‌ها مورد بحث قرار می‌گرفت که البته چندین بار اینجا و آنجا نیز مورد بحث قرار گرفته است. اکنون که فشار پلیسی بر فعالان کارگری از هر زمان بیشتر شده و عده‌ای از آنها ناچار به زندگی در محل دور از دسترس شده و شرایط فعالیتشان مانند سابق فراهم نیست، اشاره به ضعف‌های این کمیته‌ها خود به خود به این دلیل منتهی است که این کمیته‌ها نیز مانند سابق فعال نیستند. برای اثبات این ادعا لازم است اشاره شود که پس از این سال‌های پراکندگی در میان فعالان کارگری، اگر در هیچ زمانی نیاز به اتحاد همه این کمیته‌ها در یک طرف مشترک احساس نمی‌شد اینک به دلیل ضربه‌های وارد شده به بخش‌هایی از فعالان و آسیب پذیرتر شدن آنها نیاز وحدت این کمیته‌ها بیش از هر زمان دیگری محسوس می‌شود. اگر فعالان هر کدام از این کمیته‌ها نتوانند به یک یا چند مورد اساسی اختلاف اشاره کرده که نشان دهد آن اختلافات باعث جدایی این کمیته‌ها از یکدیگر می‌شوند، در نتیجه از نظر من یا اصلاً چنین کمیته‌هایی در عمل وجود ندارند که با هم متحد شوند و یا اگر وجود دارند باید عمیقاً بورکراتیک و بی‌ربط به جنبش کارگری باشند که همچنان می‌توانند در طرف‌های جداگانه خود را معرفی کنند.

میلیتانت: نظرت در مورد "پیشروی کارگری" چیست؟ این واژه در ایران شامل حال چه کسانی می‌شود؟

از نظر من پیشروان کارگری کسانی هستند که در فعالیت روزمره کارگری خود نشان دهند که دغدغه‌های فراتر رفتن جنبش کارگری از شرایط فعلی را دارند. شخصاً فکر میکنم جنبش کارگری مانند ساعتی است که پیشرو کارگری عقربه‌های آن را تشکیل می‌دهد. این ساعت فنر لازم دارد، اندیشه انقلابی می‌تواند مانند فنری عقربه‌های ساعت را به حرکت درآورده به طوریکه بتواند نشانگر دقیق زمان رو به جلو باشد. اگر فنر ساعت ضعیف و فرسوده باشد قادر نیست برای همیشه محرک عقربه‌ها به سوی جلو باشد.

پیشروان کارگری به دو گروه پیشروان طبیعی کارگری و پیشروان انقلابی طبقه کارگر تقسیم می‌شوند. پیشروان طبیعی طبقه کارگر کسانی هستند که در اعتراضات و واکنش‌های علیه ستم سرمایه‌داری خود را به جلوی صفوف می‌کشانند، خطر می‌کنند و شعار می‌دهند و سایرین را

قضاوت علاقه‌مندان معرفی کنم. به طور مشخص قصد این را ندارم که شخصاً قضاوتی در مورد مثلاً: "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل‌های کارگری" داشته باشم اما با صراحت میتوانم بگویم که بالاخره باید مبنایی برای قضاوت آنها وجود داشته باشد که بتوان با کمک آن این کمیته را مورد ارزیابی قرار داد. یکی از آنها مبنای تعیین اهداف و اصول خود این کمیته است که می‌بایست با رجوع به آن متوجه شد که آیا این کمیته نسبت به آنچه‌ای که به خاطرش تشکیل شده پیشرفتی داشته یا خیر و کارنامه این پیشرفت چیست؛ و اگر پیشرفتی نداشته آیا این کمیته از سطح یک نام و یک سایت فراتر رفته است یا خیر. و یا حتی اینکه آیا نمی‌توان همه آن فعالیت‌هایی که این کمیته و نظایر این کمیته انجام داده یا می‌دهند را بدون این کمیته هم انجام داد و اگر آری چه ضرورتی برای حفظ این نام وجود دارد و ما به ازای آن چیست. یا همینطور شاخه دیگری از کمیته هماهنگی که دارای وضعیت مشابه و انتظار مشابه است. یعنی آنها نیز لازم است با اصول و اهداف تعریف شده و ما به ازای که از خود باقی گذاشته‌اند مورد ارزیابی قرار بگیرند. کمیته پیگیری و سایر کمیته‌هایی که تشکیل شده و منحل شده‌اند نیز با همین معیارها محک می‌خورند.

میلیتانت: اختلاف آنها بر سر چیست؟ چرا با هم اتحاد در حمایت عملی از کارگران ندارند؟

بله این سوال خوبی است. یکی از سوالاتی که همواره در مقابل این نوع کمیته‌ها می‌باشد این است که اقلاً برای خودشان روشن باشد که چه اختلاف اساسی با کمیته موازی با خود دارند که نمی‌توانند با یک دیگر به یک کمیته تبدیل شوند. شخصاً معتقد نیستم که هیچیک از این کمیته‌ها تشکل کارگری محسوب می‌شوند. این کمیته‌ها در تعریف نهایی کمیته‌هایی متشکل از فعالان کارگری می‌باشند که برای انجام یک یا چندین مورد از قبیل تعیین شده به دور هم جمع و فعالیت مشترک می‌کنند. مثلاً "ایجاد تشکل کارگری" که نام کمیته هماهنگی است و "کمک به ایجاد تشکل کارگری" که نام دارای منطق قابل قبول تری است. حال لازم است که به کارنامه این دو کمیته مراجعه کرد تا دید کدام یک از آنها موفق شده‌اند تا کنون تشکل کارگری ایجاد کرده و یا کمکی به ایجاد تشکل کارگری توسط خود کارگران داشته باشند و بعد در مورد آنها قضاوت کرد.

اما همچنان معتقدم که کمیته هماهنگی در تقابل با کمیته پیگیری ساخته شد و در این نوع تقابل هرچه یافت شود اتحاد کارگری نیست و هرچه یافت نشود افتراق به خوبی مشاهده خواهد شد. هیچ عنصر اساسی در کمیته پیگیری وجود نداشت که به آن دلیل لازم شود در مقابل آن کمیته دیگری ساخته شود به جز یک مورد که در بدو تاسیس کمیته هماهنگی معرفی شد و آن مخاطب قرار دادن وزارت کار در به



موافق است یا مخالف، اگر موافق است آیا معتقد است چنین حزبی نقداً وجود دارد یا باید ساخته شود. اگر معتقد است وجود دارد آیا خود عضو آن هست یا خیر، اگر عضو آن حزب نقداً موجود هست، نام آن حزب چیست و چرا این "پیشرو کارگری" خود را به عنوان عضو انقلابی این حزب معرفی نمی کند. و اگر عضو این حزب نیست چرا در نقد احزاب موجود و برای احیای حزب مورد نیاز طبقه کارگر قدمی نمی گذارد. و اگر چنین نمی کند چرا خود را پیشرو کارگری انقلابی و کمونیست می نامد و نه یک بورکرات تمام عیار که در وضعیت موجود، نه حرکت به جلو و نه حرکت به عقب جا خوش کرده و از امتیازات خاص بورکراتیک بهره می برد.

پیشرو کارگری انقلابی عنوانی است که به سادگی به هر "فعال کارگری" اطلاق نمی شود. در کارنامه فعالیت های یک فعال کارگری مدعی پیشرو کمونیست می بایست تلاش های او در جهت پیشبرد کل جنبش طبقه کارگر به گونه ای مشاهده شود که این تلاش ها نشانگر کمونیستی و دارای افق روشن باشد. وگرنه او فراتر از یک فعال کارگری نخواهد بود. مثلاً فعالان کارگری وجود دارند که معتقد اند برای مبارزه با سرمایه داری نیازمند حزب و سازمان های کمونیستی نیستند، آنها نیازمند تشکیلات اتحادیه ای و سندیکایی هستند که بتواند به موضوعات مشخص صنفی مشخص بپردازد. آنها فعال کارگری طبقه کارگر محسوب می شوند و ادعایی بیش از این هم نمی کنند. آنها مایل نیستند وارد کارزار مبارزه انقلابی با اتکا به تئوری انقلابی علیه سرمایه داری شوند و به همین دلیل نیازی به حزب کمونیستی ندارند و اساساً به همین دلیل سندیکالیست شده تا در چنین حزبی فعالیت نکنند. هرچند در مواردی دیده شده بار فعالیت انقلابیون هم بر دوش آنها قرار گرفته و همچنان به عنوان سندیکالیست مواخذه شده اند. اما کسانی در تقابل با این فعالان سندیکالیست، مجموعه فعالیت هایی دارند که در عمل نه تنها سر سوزنی با فعالیت سندیکالیستی تفاوت ندارد بلکه در مواردی حتی از آن هم عقب تر است، با اینحال همچنان با سماجت فراوان خود را پیشرو کمونیست می دانند و با نام "فعال کارگری" خود را معرفی می کنند.

این وضعیت هر چه هست نشان از رشد جنبش طبقه کارگر ندارد. رشد طبقه کارگر در زمانی است که بتواند پیشروان کمونیست و انقلابی خود را معرفی کرده تا آنها با ساختن تشکیلات اخص طبقه کارگر که مسلح به تئوری انقلابی است طبقه کارگر پراکنده و در خود را به طبقه صاحب برنامه و برای خود تبدیل کنند. متأسفانه جنبش طبقه کارگر ما در ایران هنوز مراحل رشد جنبینی خود را طی میکند و به همین دلیل است که انواع گرایشات ماکسیمالیستی و بی ربط به جنبش طبقه کارگر از یکسو و رفرمیسم نفس بر هم از سوی دیگر به عنوان دو عنصر مکمل بازدارنده جنبش کارگری

تهیج کرده و خلاصه بدون هیچ تجربه ای از قبل، میدان دار اعتراضات رایج کارگری می شوند. منتهی آنها به تنوری انقلابی مجهز نیستند و تنها به صورتی غریزی در واکنش به ستم، بیش از سایر کارگران از خود گذشتگی و ریسک می کنند. آنها بسیار مستعد رشد فراتر از سطح اولیه خود هستند مشروط بر اینکه در تماس با کسانی قرار گیرند که به عنوان پیشروان کمونیست و انقلابی طبقه کارگر محسوب می شوند.

گروه دوم، پیشروان «انقلابی» طبقه کارگر هستند که تنها به یک دلیل از سایر پیشروان طبیعی طبقه کارگر و از خود طبقه کارگر جلو تر قرار می گیرند و آن مسلح بودن آنها به تئوری و دانش مبارزه طبقاتی است. آنها با اتکا به این دانش است که می تواند شرایط موجود خود را تشخیص داده و مبتنی بر آن تاکتیک های مبارزاتی موثری اتخاذ کرده که به این ترتیب بتوانند تأثیری در کل جنبش بگذارند. اگر این یا آن فعالیت این گروه از پیشروان کارگری نتواند ما به ازایی در پیش برد حتی یک گام رو به جلوی کل جنبش طبقه کارگر داشته باشد در اینصورت آنها یا نتوانسته اند نقش پیشرو انقلابی طبقه کارگر را به خوبی ایفا کنند و یا دیگر جایگاه سابق خود در گروه انقلابی پیشروان طبقه کارگر را ندارند.

فعالان زیادی را می شناسم که همه عمر، خود را به عنوان پیشرو مارکسیست و انقلابی می شناسند اما هرگز مایل به بیان گرایش مارکسیستی خود نیستند. در این وضعیت این مشکل بوجود می آید که سایر پیشروان کمونیست نمی توانند خود و فعالیت های خود را با آنها هماهنگ کرده و مثلاً برای رسیدن به نقطه اشتراک مشخصی به نتیجه برسند. مثلاً برای احیا یک حزب انقلابی نیاز اساسی به حضور تعدادی معینی از این پیشروان کمونیست در کنار یکدیگر برای رسیدن به بیشترین توافقات است. اما کسانی هستند که خود را پیشرو کمونیست معرفی می کنند بدون آنکه بخواهند روشن کنند که از چه نظریات و گرایشی در کادر مارکسیزم انقلابی دفاع و یا با آن در اختلاف هستند. این عده در ایران البته به دلیل اختناق شدید خود را "فعال کارگری" معرفی میکنند. اما فعال کارگری لزوماً کمونیست نیست. پیشروان کارگری غیر کمونیست نیز فعال کارگری هستند. مشکل اینجا است که پس چگونه می توان با نظرات یک پیشرو کمونیست آشنا شد در حالی که او نمی خواهد خود را چیزی به جز "فعال کارگری" معرفی کند. این مشکل از این هم فراتر رفته و به طنز تبدیل می شود وقتی کسانی از همین فعالین کارگری از ایران خارج می شوند و هنوز مایل نیستند خود را چیزی بیش از فعال کارگری معرفی کنند.

اگر قرار است طبقه کارگر حزب انقلابی خود را بسازد باید پیشروان کمونیست این طبقه دست به کار شوند. چطور میتوان از تعریف یک مدعی پیشرو کمونیست به عنوان "فعال کارگری" متوجه شد که او با ساختن چنین حزبی



انقلابی. یکی از مهمترین ابزارهای غلبه بر این بحران تشکیل حزب طبقه کارگر است. این حزب یکی از احزاب موجود نیست بلکه از نقد و در نفی همین احزاب متولد می شود و به همین دلیل یا در تقابل با همین احزاب قرار گرفته و یا قادر است بخش مهمی از نیروهای این احزاب را در خود جای دهد. این نیز خود دریچه ای برای غلبه بر پراکندگی پیشروان انقلابی طبقه کارگر است.

اگر حزب انقلابی با روش های مورد نیاز طبقه کارگر و در این دوره ساخته نشود نباید تردید کرد که گرایشات لیبرال در دوره متحول پیش رو از راه رسیده و بخش های زیادی از طبقه کارگر و حتی پیشروانش را با خود به جایی که می خواهند می برند. نهایتاً میخوام بر سر این موضوع تاکید کنم که "فعال کارگری" بودن نه تنها کافی نیست بلکه دیگر حتی شروع خوبی هم نیست. مبارزه طبقاتی آنچنان سرعتی دارد که جایز نیست از آن عقب بمانیم و برای این منظور ناچاریم به ابزار مورد نیاز مسلح شویم. این ابزار حزب طبقه کارگر است و برای ساختن آن به جای فعال کارگری باید کارگر پیشرو کمونیست و انقلابی بود.

میلیتانت: آیا سازمان های و گروههای موجود سیاسی کارگری در مقام متحد کردن کارگران در یک سازمان سراسری هستند؟

خیر، آنها نه تنها قادر به این کار نیستند بلکه خود در افتراق موجود نقش مهمی ایفا کرده اند. موضوع از این هم بدتر است؛ و آن این است که سازمان ها و گروه های موجود حتی نتوانستند در بین خود اتحادی برقرار کنند و حتی نتوانستند در یک اتحاد عمل نسبتاً پایدار برای دوره ای به حول موضوعات مشترکشان با یکدیگر همکاری داشته باشند. آنچه که روزی هم ساخته شد با سرعت از هم می پاشید. اما اینجا لازم میدانم نظر خود را اینگونه تکمیل کنم که این سازمان ها دیگر نیازی هم به چنین کاری ندارند. بخش زیادی از این جریانات سنتی تنها یک نام از خود باقی گذاشته اند و قادر نیستند حتی در خود انسجامی به دست آورند. با سماجت نام خود را حفظ کرده اند تا شاید روزی تصادفاً دوباره رشد کنند. اما معلوم نیست چرا و به چه دلیل یک یا تعدادی از کارگران ممکن است جذب آنها شوند و اگر شوند آیا آنها واقعاً میتوانند جایی در گروه خود برای این کارگران داشته باشند که بتواند کمکی به رشد و تکامل نظری آنها داشته باشد. فقط در شرایط انقلابی است که کارگران زیادی به دنبال تشکیلات مورد نیاز خود گشته تا با آنها همکاری کنند اما این تشکیلات مطلقاً نمی تواند تشکیلی از میان گروهها و احزاب موجود باشد. تمام گروههای موجود در یک بحران همیشگی و غیر قابل حل به سر می برند و این نه تنها برای کسی جاذبه ای برای جذب شدن ندارد بلکه تنها مقدمات انزوا و ایزوله شدن را با خود حمل میکنند. این مقدمات در شرایط انقلابی نه تنها عامل رشد

مانع از رشد طبقه کارگر در سطحی در خور و نیاز خود این طبقه می شوند.

میلیتانت: آیا امروز ضرورت تشکیل یک حزب پیشروی کارگری می تواند طرح باشد؟

اتفاقاً امروز از هر زمان دیگری تشکیل حزب پیشروی کارگری ضروری تر است. این وظیفه پیشروان کمونیست طبقه کارگر است که در این زمینه تدارکات لازم یا دست کم شرایط تبادل نظر بر سر این موضوع را فراهم کنند.

دوره فئیشیسم کارگری، آه و ناله فغان از گرسنگی در شرایط کنونی جنبش کارگری دوره ای پایان یافته است. طبقه کارگر ایران بهتر از هر پیشرویی با عمق فقر و گرسنگی و بدبختی های خود آشنا است و نیازمند توضیح دوباره آن توسط عده کثیری از پیشروان کارگری به عنوان فعالیت کارگری نیست. این نوع امامزاده سازی از وضعیت نا بسامان طبقه کارگر و کارگرپرستی قادر نیست این طبقه را حتی یک قدم از وضعی که دارد جلو تر برد. "فعال کارگری" که همچنان با این سبک کار و این موارد خود را "فعال" نگاه داشته است اگر از روی نا آگاهی و بی اطلاعی از دانش مبارزه طبقاتی نباشد قطعاً به این دلیل است که شرایط موجود همچین هم به ضرر او نیست و او که با چنین نوع فعالیتی توانسته شرایط راحتی برای خود دست و پا کند و به امتیازاتی هم برسد مایل نیست آن را برهم زده و به نفع برون رفت جنبش کارگری از وضعیت کنونی اقدامات انقلابی تدارک ببیند.

سرمایه داری در هیچ دوره ای از حیات خود در ایران، به غیر از مقطع انقلاب بهمن ۵۷ با چنین بحران زمین گیری روبرو نشده بود، همانطور که طبقه کارگر در هیچ دوره ای از حیات خود این مقدار دچار بحران رهبری نشده بود. انواع اعتراضات موجود در جامعه که میتواند جهت های ضد سرمایه داری پیدا کند به سادگی در غیاب هژمونی طبقه کارگر در مدار بخش های لیبرال سرمایه داری قرار گرفته و شانس اتوریته طبقه کارگر را کمتر و کمتر می کند. مبارزات طبقه کارگر بدون رهبری انقلابی مانند بخار در هوا معلق و بی تاثیر می ماند. چنین انرژی عظیمی نیازمند ظرفی برای متراکم کردن آن است که بتواند موتور عظیم انقلاب را به حرکت درآورد. حزب انقلابی طبقه کارگر چنین ظرفی است. هر نقدی به این حزب بدون ارائه بدیلی که بتواند وظایف فوق را متقبل شود نقدی خارج از چارچوب مارکسیسم انقلابی و مشخصاً در خدمت وضعیت حاکم است.

سرعت تحولات در شرایط جاری در ایران به مراتب بیشتر از سرعت رشد و تکامل پیشروان کارگری است؛ در نتیجه وظیفه رهبری انقلاب طبقه کارگر بر عهده کسانی قرار گرفته است که بارها خود از طبقه کارگر عقب تر مانده اند. این وضعیت به معنی اخص کلمه یعنی بحران رهبری



بهتر از تحرک در شرایط انقلابی برای به دست گرفتن رهبری جنبش طبقه کارگر است.

آنها خوب می دانند نه چنین نیرویی هستند و نه چنین توانی دارند اما مایل نیستند از این که هستند عقب تر روند؛ و این روند تا زمان اولین خیزش های انقلابی ادامه خواهد یافت و در آن مقطع همین خیزش ها است که آنها را به عقب می راند. تنها امید باقی مانده افرادی هستند که در این جریانات عضو بوده یا از آنها خارج شده و به صورت منفرد فعالیت میکنند. تعداد این افراد هم کم نیست و حتی میتوان گفت بیشتر از اعضای موجود این احزاب و گروهها هستند. در بین آنها همچنان افرادی با انگیزه انقلابی یافت می شود که یقیناً با آغاز شکلگیری یک سازمان سراسری انقلابی در کنار این سازمان قرار خواهند گرفت.

میلیتانت: با تشکر فراوان از تو برای شرکت در این مصاحبه

با تشکر از فرصت مصاحبه که در اختیار من قرار دادید.

فرخنده باد اول ماه مه

نهم اردیبهشت ۱۳۹۰



رفیق علیرضا بیانی نفر اول از سمت راست در تظاهرات اول ماه مه در تهران ۱۳۸۶

با رفیق علیرضا بیانی با ایمیل زیر تماس بگیرید:

ardeshir.poorsani@gmail.com

همین مصاحبه، در نشر کارگری سوسیالیستی:

http://www.nashr.eu/n/mt/AB_May.pdf

آنها و ظرفی برای جذب کارگران نخواهد شد بلکه دقیقاً در این دوره است که آنها برای همیشه خاموش شده و به حاشیه دائم منتقل خواهند شد. شرایط انقلابی که هیچ، در یک یا چند خیزش کوچک نیز این جریانات امکان دخالت گری و از این طریق رشد خود را ندارند. آنها فقط در شرایط معمول کنونی هست که توانسته اند نامی از خود باقی نگاه دارند و در شرایط انقلابی یقیناً همین نام هم از بین خواهد رفت.

شرایط دیکتاتوری و سرکوب سیستماتیک در ایران هرگز اجازه احیا تشکل های مستقل کارگری را نداد، قطعاً اگر این تشکلات ساخته می شد، بر روی این گروهها و احزاب نیز تاثیر می گذاشت؛ اما متأسفانه چنین نشد و شخصاً بر این باورم که در ایران قیل از تشکیل هر تشکل مستقل و سراسری کارگری شوراهای کارگری برپا خواهند شد. طبقه کارگر ایران حتی برای به دست آوردن حق دمکراتیک تشکل خود ناچار است وارد کارزار انقلابی شود و در این کارزار است که قبل از متشکل شدن در تشکل مستقل امکان استقرار شوراهای کارگری را به دست خواهد آورد. اما این روند نیز منوط است به داشتن قطب نمایی در برابر جنبش کارگری که بتواند سمت و سوی انقلاب و راه های پیروزی را به آنها نشان دهد. جنبش طبقه کارگر از روی غریزه به استقرار شوراهای خود نمی رسد اما تمام شرایط لازم برای به دست آوردن آن را به شرط حضور حزب انقلابی دارا است. یک حزب انقلابی هرچقدر هم کوچک و کم طرفدار باشد اما اگر مبتنی بر اصول انقلابی بنیان گذاشته و به برنامه انقلابی مسلح باشد در شرایط انقلابی قادر خواهد بود مخاطبین انبوهی در میان طبقه کارگر پیدا کرده و کادرهای انقلابی خود را در میان آنها جستجو کند.

بزرگترین خدمت سازمان ها و احزاب موجود به طبقه کارگر ایران در دوره پیش رو می تواند این باشد که بپذیرند آمادگی انحلال خود به نفع ایجاد یک سازمان سراسری انقلابی را دارند و در مسیر تشکیل چنین سازمانی بیشترین همکاری ها را خواهند کرد. تاکید بر سر این نکته را ضروری میدانم که این تلاش به معنی انحلال طلبی نیست؛ آنها میتوانند در همان ظرفهای تا کنونی خود باقی مانده و تشکیلات خود را حفظ کنند اما در گام اول بپذیرند نه خود حزب طبقه کارگر ایران هستند و نه طبقه کارگر تا کنون چنین حزب سراسری ساخته است. بپذیرند که آمادگی قرار گرفتن در کنار پیشروان کمونیست طبقه کارگر برای احیا حزب انقلابی طبقه کارگر را دارند و دارای این ظرفیت هستند که در هنگام برپایی این حزب بتوانند تشکیلات خود را در درون این حزب منحل کنند. با شناختی که از احزاب و گروههای موجود دارم بسیار بعید میدانم که چنین تمایلی در آنها به وجود آید. سهل است که بخش عمده ای از آنها از شرایط فعلی هم همچین ناراضی نیستند و اسم و رسم و امتیازاتی دارند که برایشان به مراتب



جشن اول ماه مه،

شورای مرکزی کارگران - اردیبهشت ۱۳۰۱

مقدمه: خسرو شاکری

اعلامیه زیر که در اردیبهشت ۱۳۰۱ نشر یافت تنها منعکس کننده‌ی نظرات شورای مرکزی کارگران ایران نیست. در فردای سرکوب نهضت جنگل، که «جمهوری سوویتی سوسیالیستی ایران» را در ائتلاف با حزب کمونیست و حمایت حکومت جوان شوروی به وجود آورده بود، حزب کمونیست سیاست جدیدی را در پیش گرفت، و سیاست اصلاحات دمکراتیک را دنبال کرد، و راه تدریجی سوسیالیسم را هدف خود قرار داد. سند زیر آنچنان گویاست که نیازی به توضیح نمی‌طلبد. آنچه شگفت‌انگیز می‌نماید این است که، پس از ۸۵ سال و تغییرات عظیمی که در اقتصاد و جامعه‌ی ایران رخ داده است، و تجربیات تلخ و شیرینی که بر مردم ایران گذشته است، نه تنها نیروهایی که خود را پیرو همان راه می‌دانند بل همچنین دیگر نیروهای اجتماعی ایران هنوز بدنیاال تحقق همان خواست‌های اعلام شده در ماه مه ۱۹۲۲/۱۳۰۱ اند. آنچه توضیح می‌طلبد این است که: چرا؟! اگر بشود به این معما پاسخ گفت، شاید بتوان راهکار توفیق بر این عقب‌مادنگی را هم یافت.

خسرو شاکری (زند)، پاریس ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۵

در این روز که رنجبران و مظلومین تمام ممالک عید گرفته - اند، نمایش می‌دهند، حقوق می‌خواهند، دنیا را متزلزل کرده اند، دولت ما نیز متمدن و مظلوم پرست معرفی شود.

حکومت، هم از داخله محبوب القلوب ملت، و هم در خارجه محبوب القلوب اکثریت تامه واقع گردد.

این یک پیشنهادی است که به دولت می‌کنیم ولی چون می‌دانیم حکومت از حال ملت خبردار نیست و هر فکر جدید را هوا و هوس می‌داند به این واسطه آن قدر هم انتظار نداریم که از این تکلیف، یعنی در اجرای قانون و رفع احتیاجات ملت، عملاً از طرف دولت اقدامی بشود؛ اما آنان که قانون اساسی می‌خواهند، آنان که هر روز لایحه مهر کرده به اداره روزنامه‌ها می‌فرستند، آن‌ها که حرارت به خرج می‌دهند؛ آن‌ها که نجات ایران را در خاتمه دادن دوره ملوک الطوائفی، آقای، اشرافی، دیکتاتوری می‌دانند، باید امروز

همین اول ماه مه تعطیل بکنند. همین روز سوم رمضان عزا بگیرند، نه عید؛ همین اول ماه مه که تمام مظلومین حقوق خود را مطالبه می‌کنند حقوق خود را مطالبه کنند.

اول ماه مه باید تعطیل بشود، این تعطیل هرج و مرج نیست. این تعطیل، انقلاب نیست. این تعطیل است که باید ملت از حکومت با زور حقوق خود را مسترد دارد.

این عید نیست بلکه این روز دادخواهی است.

این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد.

باید به حکومت فهماند که تو نوکر ملت هستی، باید موافق خواهش ملت رفتار کنی.

تو نمی‌توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلوگیری کنی، زیرا آن حق مشروع ملت است.

تو نباید بدون رضا و خواهش ملت بر خلاف مصالح ملت با اجانب معاهده عقد کنی؛ زیرا آن حق را ملت به تو نداده است.

تو نباید و نمی‌توانی حکومت را برای شخص خود آلت استفاده قرار داده، اولاد و اتباع خود را وکیل کنی و قوم و خویش خود را در ادارات دولتی جابجا نمایی. مثل اینکه قوام‌السلطنه والی خراسان بود، برادر و دوستان او انتخاب می‌شدند؛ همین که نظام‌السلطنه رفت، پسر و دوستان او انتخاب می‌شوند. تو باید به امنیت مملکت کوشیده، نگذاری دزد و اشرار سلب امنیت از مردم نمایند، به ناموس و عزت نفس اهالی تجاوز کنند.

تو برای تفنن و گرفتن هزار تومان حقوق، وزیر نمی‌شوی؛ ملت، تو را برای کار برای ابفای وظایف اجتماعی انتخاب کرده است.

این‌ها را باید به حکومت فهماند. ما غیر از این نظری نداریم. مقصود ما این است که حکومت خوب باشد نه بد.

ما می‌خواهیم ملت با حکومت باشد و حکومت با ملت، نه این که مانند امروز مردم منتفر از حکومت و حکومت متوحش از ملت، هر دو بیزار از یکدیگر باشند.

ما می‌خواهیم ملت و حکومت به کمک یکدیگر، فلاکت، سفالت و بدبختی‌های هزار ساله را خاتمه بدهند.

ما کاندید تازه برای رئیس الوزرائی نداریم.



مختصری پیرامون مفهوم پرولتاریا

سیروس پاشا

انگلس، در اثر مشهور خود "اصول کمونیسم"^(۱)، می نویسد:

« پرولتاریا، آن طبقه ایست از جامعه که تماماً به واسطه فروش نیروی کار خود به حیات ادامه می دهد و از سود هیچ نوع سرمایه ای منتفع نمی شود؛ [طبقه ای] که خوشی و درد، زندگی و مرگ، و اصولاً کلّ موجودیت اش به تقاضا برای کار، و از این رو به تغییر فصول خوب و بد کسب و کار، و نوسانات رقابت افسارگسیخته بستگی دارد.»^(۲) (تأکید از من است)

او سپس در پاسخ به این پرسش که "پرولتاریا چگونه زاده شد؟"، ادامه می دهد:

« پرولتاریا به دنبال انقلاب صنعتی انگلستان در نیمه دوم قرن گذشته [قرن هجدهم] پا به عرصه وجود نهاد. [...] این انقلاب صنعتی، با اختراع موتور بخار، ماشین های مختلف ریسندهی، ماشین مکانیکی بافندگی و یک رشته وسایل مکانیکی دیگر، ایجاد گردید. این ماشین ها، که بسیار گران قیمت بودند و به همین جهت تهیه آن ها تنها به وسیله سرمایه داران بزرگ امکان داشت، کلّ شیوه تولید گذشته را دستخوش تغییر کرده و به اخراج کارگران سابق انجامیدند؛ چرا که این ماشین ها قادر بودند تا کالاها را بسیار ارزان تر و بهتر از آن چه کارگران می توانستند با چرخ های ریسندهی ناکارا و وسایل بافندگی دستی خود تولید نمایند، تهیه کنند. این ماشین ها، کلّ صنعت را به دست سرمایه داران بزرگ سپردند و همان مالکیت ناچیز کارگران (ابزارها، دستگاه بافندگی و غیره) را هم از میان بردند. نتیجه آن بود که سرمایه داران، به زودی همه چیز را در دست خود گرفتند و دیگر چیزی برای کارگران برجای نماند. [...] کار، بیش از پیش در میان کارگران تقسیم می گشت؛ به همین جهت، کارگری که سابقاً یک کار به طور کامل انجام می داد، از این پس دیگر فقط یک قسمت از آن کار را عهده دار بود. تقسیم کار، تولید ارزان تر و سریع تر کالاها را مقدر ساخت. این موضوع، فعالیت هر فرد کارگر را به یک سری حرکات مکانیکی ساده و تماماً تکراری تقلیل داد. حرکاتی که ماشین ها قادر بودند تا به مراتب بهتر انجام دهند. بدین ترتیب، تمامی صنایع، یکی پس از دیگری، به زیر سلطه موتور بخار، ماشین ها و سیستم کارخانه ای درآمدند؛ درست همان

طور که پیش تر، این اتفاق برای ریسندهی و بافندگی رخ داده بود.»^(۳)

به علاوه، مارکس و انگلس در اثر مشترک خود "مانیفست کمونیست" (۱۸۴۸) می نویسند^(۴):

« به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، گسترش پیدا می کند، پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر مدرن، نیز رشد می یابد؛ طبقه ای از کارگران (Laborer)، که فقط تا موقعی زنده اند که کاری پیدا کنند و فقط موقعی قادر به یافتن شغلی می شوند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران که باید خود را تکه تکه بفروشند، مثل بقیه اقلام تجاری، نوعی کالا محسوب می شوند و در نتیجه آنان نیز دستخوش تمام تغییرات مربوط به رقابت و تمام نوسانات مربوط به بازار می گردند.» (تأکید از من است)

بدین ترتیب، در تعریف مارکس و انگلس از مفهوم پرولتاریا، چند نکته برجسته و قابل تأمل وجود دارد:

۱- "پرولتاریا"، معادل و مترادف "طبقه کارگر مدرن (امروزی)" است.

۲- پرولترها کسانی هستند که برای ادامه زندگی، هیچ راهی جز "فروش نیروی کار" خود به دیگران ندارند.

۳- موقعیت و وضعیت پرولتاریاست که آن ها را به "سرمایه" وابسته می سازد.

۴- این، "گسترش" سرمایه - و نه رفع نیازها و حوایج شخصی سرمایه داران- است که نقش پرولتاریا را تعریف می کند.

۵- آن ها خود را "تکه تکه" می فروشند؛ یعنی بر خلاف بردگان که یک بار و برای همیشه، فروخته و به مایملک دیگران تبدیل می شدند.

۶- اصطلاح "Laborer" عموماً و به طور ضمنی، مفهوم کاریدی (Manual Labor) را تداعی می کند؛ با این حال مارکس توضیح می دهد که کارگر فکری همان قدر پرولتر است که کارگریدی. و در آخر،

۷- پرولتاریا، یک "طبقه" است.

در ادامه بحث پرولتاریا، یادآوری و ذکر چند نکته دیگر ضروری است:

۱- صحبت از پرولتاریا، به معنای تقسیم بندی جامعه شناسانه مردم به فی المثل گروه های درآمدی، گروه های شغلی و



پروسه تولید سرمایه داری، خود، آن ها را به متحد شدن و سازمان یافتن می کشاند».^(۷) پرولتاریا نه استثمار را می خواهد، و نه اصولاً قادرست تا طبقه دیگری را استثمار کند؛ آن ها خود تولیدکننده هستند و جالبست که سرمایه داری عملاً تمامی مهارت های لازم برای سازماندهی عقلایی کار اجتماعی را به پرولتاریا آموخته است. بنابراین اهمیت تاریخی پرولتاریا نهایتاً این نیست که آن ها تحت ستم قرار دارند، بلکه اینست که پرولتاریا تنها طبقه قادر به سرنگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه بی طبقه می باشد.

منابع و توضیحات:

(۱) انگلس در سال ۱۸۴۷، دو برنامه پیش نویس را برای اتحادیه کمونیست ها به رشته تحریر درآورد (پیش نویس نخست در ماه ژوئن و بعدی در اکتبر همان سال بود). پیش نویس دوم، که به "اصول کمونیسم" شهرت دارد، نخستین بار در سال ۱۹۱۴ و در نشریه "Vorwärts" حزب سوسیال دموکرات آلمان به چاپ رسید.

(۲) F. Engels, "[Principles of Communism](#)" (1847), Marxists.org

(۳) Ibid

(۴) K. Marx; F. Engels, "Manifesto of the Communist Party" (1848), Marxists.org, chap 1 ([Bourgeois and Proletarians](#))

(۵) در واقع یک نکته بسیار مهم در متد و تئوری مارکس در بررسی مقوله طبقه اینست که هدف او به طور اساسی دستیابی به تقسیم بندی های مختلف برای جای دادن مردم در گروه های مختلف نبوده، بلکه جلب توجه به دینامیسم پایه ای تحولات اجتماعی در جامعه است. ن.ک به:

م. تمجیدی، "روزنه ای به اعماق، باز هم بحثی در مورد طبقه"، فصل نامه سامان نو، شماره ۱، بهمن ۸۵، ص. ۱۶

(۶) اصطلاح لمپن پرولتاریا (Lumpenproletariat)، نخستین بار به وسیله مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" (۱۸۴۶) و سپس در آثاری مانند "مانیفست کمونیست" و "مبارزات طبقاتی در فرانسه" به کار رفت.

(۷) ک. مارکس، "سرمایه"، ج ۲، ترجمه ایرج اسکندری، انتشارات فردوس، ۱۳۸۶، فصل ۲۴، بخش ۷ (گرایش تاریخی انباشت سرمایه داری)، ص. ۹۸۳

نظایر این ها نیست.^(۵) بلکه پرولتاریا، یک وجود واقعی، مستقل و تاریخیاً توسعه یافته است که خودآگاهی (Self-consciousness) و روش های عملکرد جمعی خود را داشته و دارد. رابطه یک پرولتر و طبقه، با آن چه که در جامعه شناسی غیردیالکتیکی مطرح می شود، تفاوت دارد. در این نوع جامعه شناسی، یک فرد با خصوصیات مختلف می تواند عضوی از یک طبقه معین باشد یا نباشد. در صورتی که افراد مختلف جامعه، به واسطه پیوندهای بسیاری به یک طبقه مرتبط هستند؛ پیوندهایی که از خلال آن، این افراد در تقسیم اجتماعی کار و هم چنین مبارزه بر سر توزیع ارزش اضافی شرکت می کنند.

۲- نکته دیگری که باید در ارتباط با پرولتاریا در نظر داشت، کارمزدی (Wage Labor) است. کارمزدی، نخستین و اصلی ترین صورت و شکل شرکت پرولتاریا در پروسه کار است: یعنی خرید نیروی کار کارگر مطابق با زمان کار. البته در پاره ای از کارها، دستمزد کارگران بر اساس سطح و میزان تولید آن ها تعیین می شود و نه زمان کار، که مارکس این قبیل کارها را نیز فرمی از کارمزدی در نظر می گیرد. ضمناً، امروزه برخی کارگران قانوناً مجاز به فروش تولیدات خود از طریق مثلاً کار قراردادی هستند. یعنی در پروسه کار خود، اندکی امتیاز دریافت می دارند. در این جا این سؤال به وجود می آید که آیا این قبیل کارگران نیز جزو پرولتاریا محسوب می شوند یا خیر؟ این امتیاز، قطعاً آگاهی این بخش از کارگران را تضعیف می کند، ولی از آن جا که این کارگران نیز در جامعه سرمایه داری زندگی می کنند و راهی جز فروش نیروی کار در برابرشان قرار ندارد، پرولتر محسوب می شوند. بنابراین این شکل امتیازدهی، در آگاهی آنان تأثیر دارد و نه در خاستگاه طبقاتی شان.

۳- طبق تعاریف فوق، کسانی که در جامعه سرمایه داری، تنها به واسطه فروش نیروی کار خود زندگی می کنند، جزو پرولتاریا هستند؛ حتی اگر قادر به یافتن یک شغل نباشند (البته در این حالت بخصوص، چنان چه شرایط زندگی نیز به شدت دشوار گردد، ممکن است کارگران به لمپن پرولتاریا^(۶) تبدیل شوند؛ مانند باج گیران، دزدان، فاحشه ها، تکدی گران و امثالهم).

۴- آخرین و مهم ترین مسأله در ارتباط با پرولتاریا، مسیر تاریخی این طبقه است. همان طور که مارکس در سرمایه توضیح می دهد، با افزایش حجم فقر، فشار، فساد و استثمار، «عصیان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر می گردد و مکانیسم



آریستوکراسی کارگری

بیژن شایسته

عبارت آریستوکراسی یا اشرافیت کارگری (Labor Aristocracy) اصطلاحاً به آن قشر از کارگران در عمدتاً کشورهای پیشرفته سرمایه داری اطلاق می شود که از "مافوق سود" (Super Profit) یا سودهای بسیار کلان انحصاری (که به تعبیر لنین مافوق آن سودی است که سرمایه داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور "خود" به چنگ می آورند) تطمیع می شوند و بدین ترتیب، چه به لحاظ سطح دستمزد و رفاه و چه سبک زندگی و ایدئولوژی، خرده بورژوا یا بورژوا می شوند.

فردریک انگلس، نخستین بار ایده "آریستوکراسی کارگری" را در تعدادی از نامه های خود به مارکس - از اواخر دهه ۱۸۵۰ تا اواخر دهه ۱۸۸۰ - مطرح نمود. در واقع انگلس با محافظه کاری رو به رشد در بخش های سازمان یافته طبقه کارگر بریتانیا دست به گریبان بود. او استدلال کرد که کارگران بریتانیا، که خود قادر به ایجاد اتحادیه و تضمین ثبات شغلی بوده اند - مانند کارگران ماهر در صنایع آهن، فولاد و ساخت ماشین آلات، و عمده کارگران کارخانجات نساجی - یک لایه یا قشر ممتاز و "بورژوا شده" (Bourgeoisified) از طبقه کارگر، یک "آریستوکراسی کارگری" را ایجاد کرده اند.

تسلط سرمایه بریتانیا بر اقتصاد جهانی - در واقع "انحصار" صنعتی و مالی آن - به کارفرمایان اصلی اجازه داد تا اقلیتی از کارگران را از دستمزدهای نسبتاً بالاتر و امنیت شغلی منتفع کنند. انگلس به این امتیازات نسبی، به خصوص در قیاس با توده کارگرانی که با درآمدهای پایین و در مشاغل بی ثبات به کار گرفته می شدند، به عنوان پایه مادی محافظه کاری در جنبش کارگری بریتانیا نگاه می کرد.

تنوری معاصر آریستوکراسی کارگری نیز ریشه در اثر لنین در مورد امپریالیسم و ظهور "سرمایه داری انحصاری" دارد. لنین هنگامی که مشاهده کرد رهبران بسیاری از احزاب سوسیالیستی اروپا در جنگ جهانی اول از دولت های سرمایه داری "خودشان" دفاع می کنند، بهت زده شد. پیروزی آن چه که او "اپورتونیزم" خطاب می کرد (اصطلاح او برای رفرمیسم)، لنین را کمی دچار سردرگمی نموده بود.

تا سال ۱۹۱۵، لنین کار بر روی توضیح خود پیرامون پیروزی اپورتونیزم در جنبش های سوسیالیستی و کارگری را آغاز کرده بود. او طی مقاله ای با عنوان "سقوط بین الملل دوم" چنین نوشت:

«دوره امپریالیسم، دوره ایست که در آن تقسیم جهان مابین ملت های "بزرگ" و صاحب امتیاز، که تمامی ملل دیگر تحت ستم آنان قرار دارند، تکمیل می شود. ته مانده های ثروت تاراج شده به دست [ملل] صاحب امتیاز از طریق این تعدی، به بخش های معین زیادی از خرده بورژوازی، و آریستوکراسی و بوروکراسی طبقه کارگر می رسد.»

این بخش «نماینده اقلیت بسیار کوچکی از پرولتاریا و توده های کارگر است» که «پشتیبانی آن... از بورژوازی در مقابل توده های پرولتر» بنیان اجتماعی رفرمیسم می باشد.

بدین ترتیب، لنین، شالوده اجتماعی آریستوکراسی کارگری را در "مافوق سود" هایی می دید که از خلال سرمایه گذاری امپریالیستی در آن چه که امروز کشورهای "جهان سوم" یا "کشورهای جنوب" نامیده می شود، ایجاد شده بود. او در پیشگفتار خود به تاریخ ۶ ژوئیه ۱۹۲۰ بر کتاب "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" می نویسد:

«بدیهی است که با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودی است که سرمایه داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور "خود" به چنگ می آورند) می توان رهبران کارگران و اقشار فوقانی کارگران را که قشر آریستوکرات کارگری هستند، تطمیع نمود. و این سرمایه داران کشورهای "پیشرفته" هستند که آن ها را تطمیع می کنند و این عمل را به هزاران راه، مستقیم و غیر مستقیم، آشکار و پنهان، انجام می دهند.»

لنین در ادامه می نویسد:

«این قشر کارگران بورژوا شده یا "آریستوکراسی کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی، میزان دستمزد و به طور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا شده است، به عنوان مهم ترین تکیه گاه انترناسیونال دوم، و در دوره ما، تکیه گاه عمده اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی، خدمت می کند. آن ها گماشتگان واقعی بورژوازی در جنبش کارگری، و مباشرین کارگری طبقه سرمایه دار، مجریان واقعی رفرمیسم و شوونیسم هستند.»



افزایش بیکاری سیاهپوستان آمریکا با وجود رشد تعداد مشاغل

دین بیکر، ۱ آوریل ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

در ماه مارس سال جاری، ۲۱۶۰۰۰ شغل به اقتصاد اضافه شد که این موضوع نرخ کلّ بیکاری را به ۸.۸ درصد کاهش داد. افزایش اخیر تعداد مشاغل، خود به دنبال افزایش ۲۳۰۰۰۰ موردی مشاغل در بخش خصوصی و هم زمان کاهش مشاغل دولتی برای پنجمین ماه متوالی، صورت گرفت. نسبت اشتغال به جمعیت (EPOP) نیز تا سطح ۵۸.۵ درصد (بالاترین نسبت از ماه سپتامبر به این سو) افزایش یافت؛ هرچند، این رقم هنوز ۴.۴ درصد پایین تر از نقطه اوج پیش از رکود قرار دارد.

با این وجود، از گزارش اخیر اداره آمار کار آمریکا چنین برمی آید که آمریکاییان آفریقایی تبار از مزایای افزایش اخیر تعداد مشاغل، بی بهره مانده اند. "نسبت اشتغال به جمعیت" سیاهپوستان آمریکایی، با ۰.۳ درصد کاهش به ۵۱.۹ درصد در ماه مارس رسیده است که این رقم تنها ۰.۱ درصد بالاتر از ماه سپتامبر است. به علاوه EPOP برای نوجوانان سیاهپوست در سطح ۱۴.۸ درصد باقی مانده و نرخ کلّ بیکاری آمریکایی های آفریقایی تبار نیز با ۰.۲ درصد افزایش، به ۱۵.۵٪ رسیده است.

با توجه به گزارش مذکور، زنان سفیدپوست بزرگ ترین گروهی بودند که بیشترین استفاده را از مزایای افزایش میزان مشاغل برده اند. نرخ بیکاری این گروه، با ۰.۲ درصد کاهش، به رقم ۶.۹٪ رسید. "نسبت اشتغال به جمعیت" آن ها نیز با ۰.۴ درصد افزایش، تا سطح ۵۵.۷ درصد بالا رفت. بالعکس، نرخ بیکاری مردان سفیدپوست با کاهشی ملایم و تدریجی، از ۷.۸ به ۷.۷ درصد رسید؛ اما EPOP آنان در واقع از ۶۸.۱ به ۶۸ درصد تنزل پیدا کرد.

وضعیت اشتغال افراد لاتین تبار (هیسپانیک) نیز بهبود یافت؛ نرخ بیکاری آنان با ۰.۳ درصد کاهش، به ۱۱.۳ درصد رسید که نسبت به نرخ بیکاری ۱۳.۲ درصدی ماه نوامبر سال گذشته، کاهش قابل توجهی را نشان می دهد.

میانگین و میانه طول دوره بیکاری، هر دو شاهد افزایش بودند به طوری که مورد دوم به ۳۹ هفته رسید. نسبت افرادی که به مدت بیش از ۲۶ هفته بیکار بوده اند نیز به

سطح بالای ۴۵.۵ درصد رسید. به طرز قابل توجهی، شمار افرادی که به مدت کم تر از پنج هفته بیکار بوده اند نیز ۵۹۰۰۰ مورد افزایش یافت (این نخستین افزایش از ماه نوامبر تاکنون می باشد). این مسأله می تواند ناشی از خطاهای آماری باشد، اما در هر حال با تصویر رو به بهبودی که از وضعیت بازار نیروی کار در مطالعه خانوارها ارائه می شود، همخوانی ندارد.

تغییر مشاغل در بخش های مختلف اقتصاد - که در مطالعه نگاه ها بیان می شود - گوناگون بود. به عنوان مثال در ماه مارس، بخش صنعتی شاهد ۱۷۰۰۰ مورد افزایش مشاغل برای پنجمین ماه متوالی بود. در بخش خرده فروشی نیز پس از کاهش ۷۸۰۰ مورد مشاغل در ماه فوریه، تعداد مشاغل ۱۷۷۰۰ مورد افزایش یافت. بخش خدمات نیز به دنبال افزایش ۳۲۰۰۰ موردی مشاغل در ماه پیشین، این ماه شاهد اضافه شدن ۳۹۵۰۰ شغل دیگر بود. لازم به ذکر است که تعداد مشاغل این بخش در طی سه ماه، یعنی از اکتبر ۲۰۰۹ تا ژانویه ۲۰۱۰، قریب به ۱۶۷۰۰۰ مورد افزایش داشت.

تعداد مشاغل بخش بهداشت و درمان نیز ۳۶۶۰۰ مورد افزایش داشت که از نرخ رشد ماهانه آن در طول سال گذشته (۲۳۰۰۰ شغل در ماه) تا حدود زیادی بیش تر بود. رستوران ها نیز تعداد کارگران خود را به میزان ۲۶۵۰۰ نفر افزایش دادند (این افزایش در ماه گذشته، ۳۶۰۰۰ نفر بود). میزان مشاغل بخش خدمات حسابداری و کتابداری نیز حدوداً ۲۰۲۰۰ مورد (معادل ۲.۵ درصد کلّ اشتغال در این بخش) افزایش داشت.

اما منفی ترین مسأله در این بین آنست که دستمزدها در طول دو ماه گذشته، اساساً ثابت باقی مانده است. رشد دستمزد اسمی، هم در طول سه ماهه آخر و هم طی سال گذشته، حول ۱.۷ درصد قرار داشته است. این تا حدودی به معنای تورم خزنده (خفیف) خواهد بود، به خصوص اگر افزایش اخیر قیمت مواد غذایی و انرژی روندی معکوس به خود نگیرد.

یکی از الگوهای جالب در رشد نسبتاً قوی دو ماه گذشته، سهم کارگران تولیدی از کلّ رشد مشاغل است. از ۴۷۲۰۰۰ شغلی که از ماه ژانویه ایجاد شد، ۹۲.۳ درصد (۴۳۴۰۰۰ شغل) مناصب تولیدی یا غیرمدیریتی بوده اند. از آن جا که این گونه مشاغل به آموزش کم تری نیاز دارند، رشد اخیر مشاغل به معنای تقاضای بیش تر برای کارگران غیرماهر می باشد.



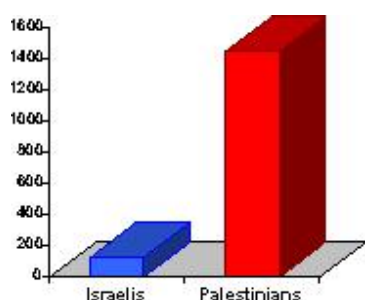
حقایق پیرامون اسرائیل و فلسطین

مترجم: کیوان نوفرستی

(آخرین تاریخ به روز رسانی داده ها: دوم فوریه ۲۰۱۱)

تعداد کودکان جان باخته اسرائیلی و فلسطینی

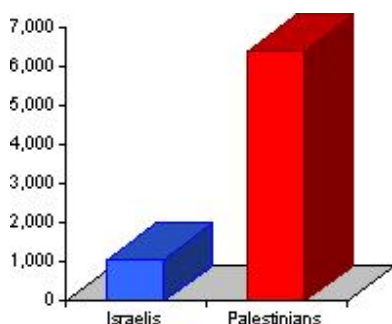
(از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون)



۱۲۴ کودک اسرائیلی به دست نیروهای فلسطینی و ۱۴۵۲ کودک فلسطینی به دست نیروهای اسرائیلی کشته شده اند (منابع و اطلاعات بیش تر)

تعداد کشته شدگان اسرائیلی و فلسطینی

(از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون)



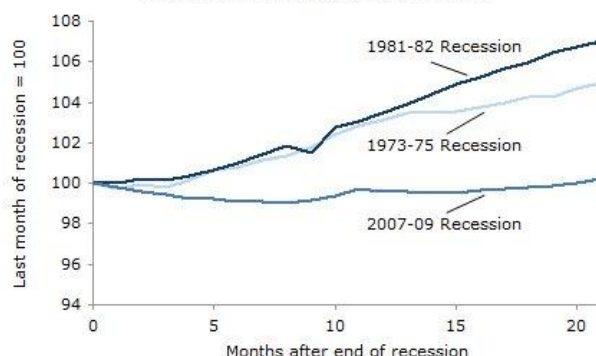
۱۰۸۴ اسرائیلی و دست کم ۶۳۴۰ فلسطینی از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ به این سو، جان باخته اند. (منابع و اطلاعات بیش تر)

تعداد مجروحین اسرائیلی و فلسطینی

(از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون)

رشد اشتغال پس از دوره های مختلف رکود

Employment Growth After Recessions



Source: Bureau of Labor Statistics, "Current Employment Statistics"

با وجود آن که جهش اخیر در رشد تعداد مشاغل امیدوارکننده است، اما باید به یاد داشت که بهبود مذکور از زمان وخیم ترین رکودی اقتصادی تا به حال، شدیداً ضعیف است. با توجه به تجربه دو رکود شدید سابق (یعنی ۱۹۷۴-۷۵ و ۱۹۸۱-۸۲)، باید انتظار داشته باشیم که نرخ رشد مشاغل، ۴۰۰۰۰۰ شغل در ماه باشد. در عوض اما این نرخ پایین تر از میانگین ۲۵۰۰۰۰ شغل در ماه طی سال های دهه ۹۰ قرار دارد.

اما هنوز جای سؤال است که آیا آهنگ فعلی رشد می تواند با وجود تنزل بهای مسکن و کاهش هزینه های دولتی، حفظ گردد یا خیر. لازم به یادآوریست که شاخص گسترش اشتغال (Employment Diffusion Index) از ۶۸.۷ در ماه فوریه به ۶۲.۴ در ماه مارس سقوط کرد (این شاخص بیانگر درصد صناعی است که در حال برنامه ریزی و تدارک به منظور اضافه نمودن مشاغل در بخش خود می باشند). بنابراین، وضعیت چندان مناسب به نظر نمی رسد.

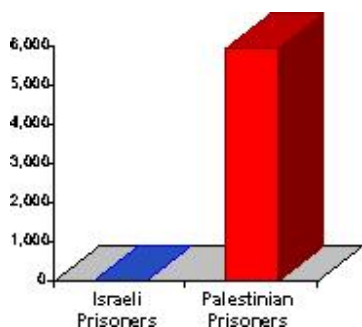
منبع:

<http://www.cepr.net/index.php/data-bytes/jobs-bytes/2011-04>



در طی سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۲، اسرائیل مشمول ۶۵ قطعه نامه از سوی سازمان ملل بوده است، در حالی که طی دوره مزبور، هیچ گونه قطعه نامه ای علیه فلسطین صادر نگردیده است. ([منابع و اطلاعات پیش تر](#))

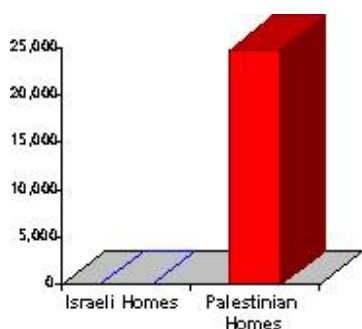
تعداد زندانیان سیاسی و گروگان ها



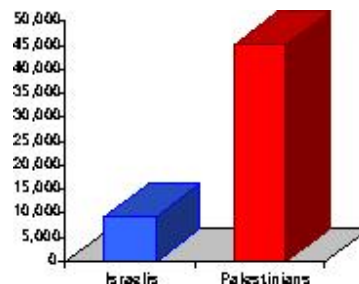
در حال حاضر، تنها یک اسرائیلی به عنوان زندانی در فلسطین به سر می برد؛ در حالی که شمار زندانیان سیاسی فلسطینی در کشور اسرائیل، به ۵۹۳۵ مورد می رسد. ([منابع و اطلاعات پیش تر](#))

تخریب منازل مردم اسرائیل و فلسطین

از سال ۱۹۶۷ تاکنون

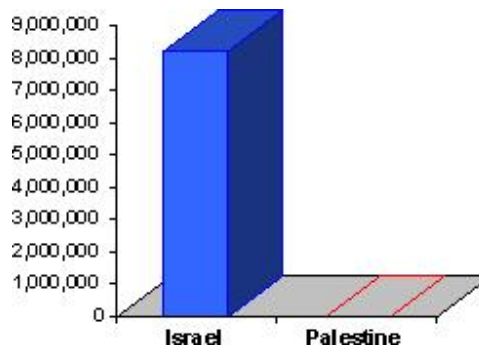


تاکنون هیچ یک از منازل مردم اسرائیل از سوی نیروهای فلسطینی ویران نشده است؛ در حالی که از سال ۱۹۶۷ تاکنون، ۲۴۸۱۳ منزل متعلق به فلسطینیان از سوی نیروهای اسرائیلی مورد تخریب قرار گرفته است. ([منابع و اطلاعات پیش تر](#))



در مجموع، ۹۲۲۶ اسرائیلی و ۴۵۴۰۱ فلسطینی از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون مجروح شده اند. ([منابع و اطلاعات پیش تر](#))

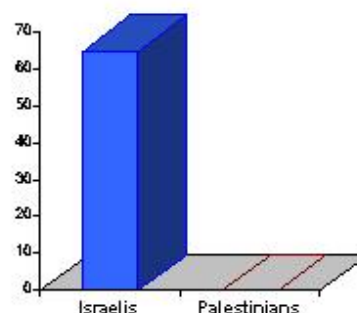
کمک های نظامی روزانه ایالات متحده به اسرائیل و فلسطین



در طول سال مالی ۲۰۰۹، ایالات متحده روزانه حداقل ۸.۲ میلیون دلار را در قالب کمک های نظامی در اختیار اسرائیل قرار داده است؛ در حالی که این رقم برای کشور فلسطین، صفر بوده است. ([منابع و اطلاعات پیش تر](#))

قطعه نامه های سازمان ملل در ارتباط با اسرائیل و فلسطین

۱۹۹۲-۱۹۵۵





نادرستی نظرات پال کروگمن پیرامون تجارت چین

جان راس، ۶ آوریل ۲۰۱۱

مترجم: بیژن شایسته

ارقام مزاد تراز پرداخت های چین برای سال ۲۰۱۰، به تازگی منتشر شده است؛ این ارقام نه فقط به تنهایی مهم هستند، بلکه ضمناً نشان می دهند که در مباحثات صورت گرفته بین نویسنده این سطور و آقای پال کروگمن، اقتصاددانان آمریکایی، موضع کدام یک از طرفین صحیح بوده است. سال گذشته، ادعاهای کروگمن در مورد مزاد تراز بازرگانی چین توجه رسانه های جهان را به خود جلب کرد و به علاوه به تنش های اقتصادی رو به افزایش جهانی نیز دامن زد. بنابراین اکنون زمان مناسبی است تا کمی دقیق تر به موضوع نگاه کنیم و ببینیم که اصولاً نظر چه کسی درست بوده است.

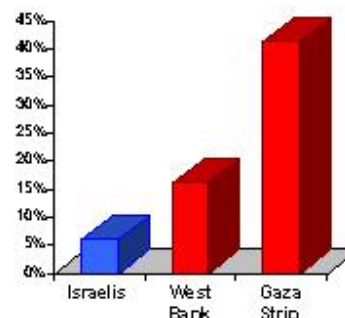
اوایل سال ۲۰۱۰، پال کروگمن طی مقاله ای مندرج در نیویورک تایمز، از ایالات متحده خواسته بود تا روی کالاهای چینی تعرفه اعمال کند. این مقاله کروگمن توجه رسانه های بین المللی را به خود جلب کرد. او برای اثبات ادعاهای خود به فاکت هایی استناد کرده بود که من همان زمان نادرستی آن ها را نشان دادم. کروگمن در مقاله خود گفته بود:

"بنا به تخمین های صندوق بین المللی پول، انتظار می رود که مزاد تراز بازرگانی چین برای سال ۲۰۱۰، به بیش از ۴۵۰ میلیارد دلار برسد."

اما من همان زمان خاطر نشان ساختم که چنین ادعایی تماماً نادرست است:

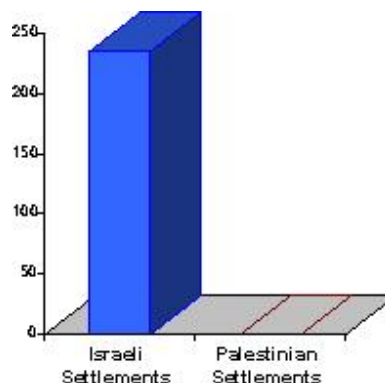
"حتی اگر یک متخصص آماری صندوق بین المللی پول هم چنین ادعایی کرده باشد، باز هم نادرست است. کروگمن می توانست با بررسی ارقام، این اشتباه را پیدا کند. مزاد تراز پرداخت های سالانه چین- که نه فقط تجارت، بلکه خدمات و درآمد حاصل از خارج کشور را نیز دربر می گیرد- حدود ۱۲۰ میلیارد دلار بیش تر از مزاد تراز بازرگانی تعدیل نشده آن است- مزاد تراز بازرگانی چین در سال ۲۰۰۹، ۱۹۸ میلیارد دلار بود و در دوازده ماهه منتهی به فوریه ۲۰۱۰، به ۱۸۰ میلیارد دلار رسیده است- بنابراین، مزاد تراز پرداخت های چین امسال ابداً نمی تواند به ۴۵۰ میلیارد دلار برسد."

نرخ بیکاری در اسرائیل و فلسطین



نرخ بیکاری در اسرائیل حدود ۶.۴ درصد است، در حالی که همین نرخ در کرانه باختری ۱۶.۵٪ و در نوار غزه ۴۰٪ می باشد. (منابع و اطلاعات بیش تر)

سکونت گاه های غیرقانونی در اراضی اشغالی



در حال حاضر، اسرائیل دارای ۲۳۶ سکونت گاه و پایگاه مختص یهودیان در اراضی اشغال شده از فلسطین می باشد، در حالی که مردم فلسطین هیچ گونه سکونت گاهی در خاک اسرائیل ندارند. (منابع و اطلاعات بیش تر)

منبع:

<http://www.ifamericansknew.org/>



تفاوت عملکرد اقتصادی چین و ایالات متحده در طول دوره بحران

بخشی از مقاله "علل موفقیت بسته انگیزشی چین و شکست همان بسته در ایالات متحده" * به قلم جان راس.

مترجم: آرمان پویان

تفاوت میان دو کشور چین و ایالات متحده از نقطه نظر عملکرد اقتصادی آن‌ها در طی سه سال گذشته، کاملاً آشکار است. مطابق با آخرین داده‌های موجود، یعنی سه ماهه سوم سال جاری، تولید ناخالص داخلی ایالات متحده هم چنان ۰،۱ درصد پایین‌تر از سطح سه سال گذشته خود و به علاوه ۰،۸ درصد پایین از نقطه اوج خود در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ قرار دارد.

بالعکس، تولید ناخالص داخلی چین در طی دوره سه ساله مذکور تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰، قریب به ۳۰،۳ درصد رشد داشته است. به عبارت دیگر، چین در طی همان دوره ای که اقتصاد ایالات متحده با انقباض رو به رو بوده، توانسته است تا بالغ بر یک تریلیون دلار (به قیمت‌های ثابت) بر GDP خود بیفزاید.

با نگاه به الگوی رشد GDP در این دو کشور، تفاوت عملکرد چین و ایالات متحده - همان‌گونه که در نمودارهای ۱ تا ۴ نیز نشان داده خواهد شد - قابل توضیح می‌باشد.

چنین تفاوتی در نحوه عملکرد اقتصادهای آمریکا و چین، و هم چنین نتایج متفاوت سیاست‌های اتخاذ شده از سوی این دو در قبال بحران مالی جهانی، بی‌تردید از اهمیت تجربی و بنابراین نظری قابل توجهی برخوردار است.

کاهش سرمایه‌گذاری در ایالات متحده

همان‌طور که پیش‌تر نیز خاطر نشان ساخته ام^(۱)، مهم‌ترین تأثیر رکود بزرگ، به وضوح کاهش در حجم سرمایه‌گذاری ثابت ایالات متحده می‌باشد. نمودار ۱ نشان می‌دهد که GDP ایالات متحده در سه ماهه سوم سال جاری (به قیمت ثابت سال ۲۰۰۵)، ۱۰،۳ میلیارد دلار پایین‌تر از نقطه اوج خود در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ بوده است. با این وجود، اقلامی هم چون خالص صادرات، موجودی مواد و کالاهای بخش خصوصی و مخارج دولتی به عنوان برخی از اجزای تشکیل‌دهنده GDP، هر یک به ترتیب ۴۶، ۱۰۳ و ۱۳۱ میلیارد دلار بیش‌تر از سطوح خود در سه ماهه پایانی ۲۰۰۷ بوده‌اند. در این بین، هزینه‌های مصرفی اشخاص به

آخرین رقم مازاد حساب جاری چین در سال ۲۰۱۰، که در ابتدای این ماه منتشر شد، ۳۰۵،۴ میلیارد دلار بوده است. این رقم دقیقاً در همان فاصله‌ای قرار دارد که سال گذشته از سوی این جانب پیش‌بینی شده بود. مازاد تجارت کالاها (تعدیل نشده)، در سال ۲۰۱۰، حدود ۱۸۴ میلیارد دلار بود. با اضافه کردن ۱۲۰ میلیارد دلار برای خدمات، پرداخت‌ها، باربری و بیمه، تخمین ۳۰۴ میلیارد دلار به دست می‌آید که تقریباً به طور دقیق معادل رقمی است که اکنون شاهد آن هستیم (۳۰۵،۴ میلیارد دلار).

بنابراین ادعای کروگمن در مورد رسیدن مازاد تراز بازرگانی چین به ۴۵۰ میلیارد دلار کاملاً نادرست بود. پیشنهاد او برای آغاز یک "جنگ تجاری" میان دو تا از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان، آن‌هم بر پایه تخمین‌های کاملاً اشتباه و مشخصاً بدون پژوهش پیرامون این موضوع، به طرز شرم‌آوری غیرمسئولانه بود. تنها کار درستی که اکنون او می‌توان انجام دهد، عذرخواهی است. هرچند گمان نمی‌رود که او چنین کاری انجام دهد. در آینده، مردم دیگر نباید پیش‌بینی‌های کروگمن در مورد اقتصاد چین را، پیش‌بینی‌هایی دقیق به حساب آورند. به علاوه آن‌ها باید به درخواست‌های وی برای شروع یک جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین، با شک و تردیدهای فراوان نگاه کنند.

منبع:

http://www.china.org.cn/opinion/2011-04/06/content_22301531.htm



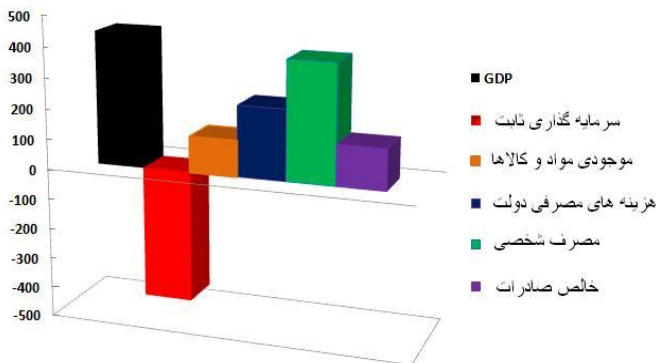


سرمایه گذاری در بخش مسکن و کاهش ۲۴۶ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش غیرمسکن).

نمودار ۲

تغییر در اجزای GDP ایالات متحده

سه ماهه چهارم ۲۰۰۷ تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰ (میلیارد دلار)



Source: Calculated from Bureau of Economic Analysis NIPA Table 1.5.5

بنابراین در هر دو حالت، تأثیر کاهش شدید سرمایه گذاری ثابت بر رکود بزرگ ایالات متحده، کاملاً واضح و بدیهی به نظر می رسد. همان طور که پیش تر نیز در تحلیلی نشان دادم^(۲)، این الگو در آمریکا، نه خاص این کشور، بلکه مشخصه تقریباً تمامی کشورهای توسعه یافته مهم است.

افزایش سرمایه گذاری در چین

متأسفانه داده های مربوط به تغییرات اجزای GDP چین به قیمت ثابت در دسترس نیست؛ با این وجود، الگوی تغییر اجزای GDP به قیمت های جاری در داده های موجود کاملاً واضح است. این تغییرات طی دوره ای با نرخ تورم پایین رخ داده، و نسبت به تفاوت آن با الگوی آمریکا، تردیدی به جای نمی گذارد.

نمودار ۳، تغییرات اجزای سازنده GDP چین را در سال بحرانی ۲۰۰۹، به دنبال بروز بحران مالی با سقوط لمن برادرز در سپتامبر ۲۰۰۸، نشان می دهد. نمودار ۴ نیز بیانگر تغییرات در کل دوره ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ می باشد.

روند و جهت کلی اجزای تشکیل دهنده GDP چین، به وضوح برعکس ایالات متحده است. برنامه انگیزشی چین، به جای کاهش سرمایه گذاری ثابت، نه فقط عدم کاهش در

عنوان جزء دیگر GDP نزدیک به ۸ میلیارد دلار کاهش داشته است که البته این رقم ناچیز به نظر می رسد.

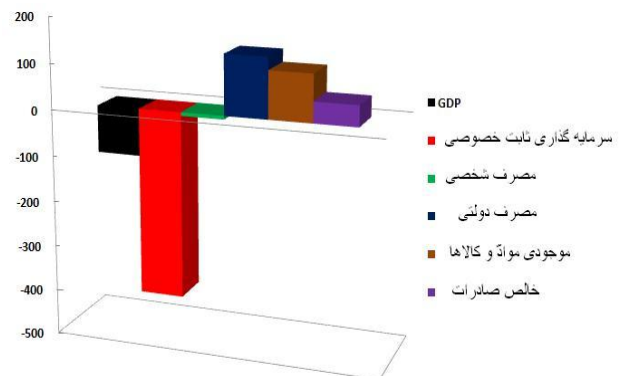
اما بالعکس سرمایه گذاری ثابت خصوصی، به میزان ۴۰۹ میلیارد دلار کاهش داشته است (این کاهش تقریباً به طور مساوی در دو بخش تقسیم شده است: کاهش ۲۰۹ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش غیر مسکن، و کاهش ۲۰۲ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش مسکن).

به طور خلاصه، سقوط حجم سرمایه گذاری ثابت، کاهش کلی GDP ایالات متحده را توضیح می دهد. مضاف بر آن، سقوط سرمایه گذاری ثابت آمریکا، چهار برابر کل کاهش GDP بوده و به همین جهت، افزایش در سایر اجزای سازنده GDP ایالات متحده، برای جبران کاهش سرمایه گذاری ثابت ناکافی بوده است.

نمودار ۱

تغییر در اجزای GDP ایالات متحده

سه ماهه چهارم ۲۰۰۷ تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰ (میلیارد دلار، به قیمت های سال ۲۰۰۵)



Source: Calculated from Bureau of Economic Analysis Table 1.1.6

نمودار ۲، تغییرات مشابه را به قیمت جاری نشان می دهد. در این جا با وجود تورم، ارزش اسمی تقریباً تمامی اجزای GDP، از سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ افزایش داشته است. GDP و موجودی مواد و کالاها بخش خصوصی هر یک به ترتیب ۴۳۹ و ۱۱۸ میلیارد دلار افزایش داشت؛ تراز خالص صادرات نیز با ۱۳۴ میلیارد دلار افزایش، بهبود یافت، هزینه های دولتی و هزینه های مصرفی شخصی نیز هر یک به ترتیب ۲۸۱ و ۳۸۸ میلیارد دلار افزایش داشتند. در این بین اما سرمایه گذاری ثابت مجموعاً ۴۸۲ میلیارد دلار سقوط کرد (به صورت کاهش ۲۳۶ میلیارد دلاری

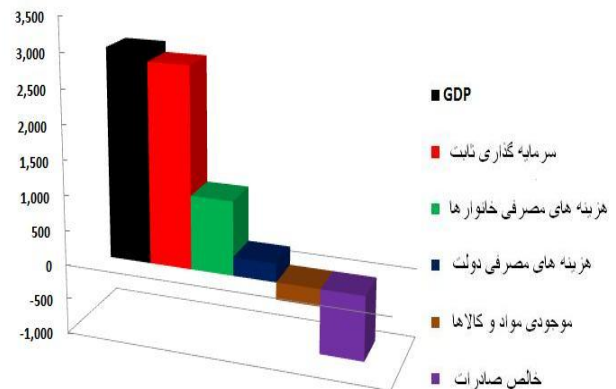


این جزء از GDP را تضمین نمود، بلکه آن را مشخصاً افزایش داد.

تنها با در نظر گرفتن سال ۲۰۰۹ - به منظور به حداقل رساندن تأثیرات آماری ناشی از تغییرات قیمتی - GDP چین ۳ تریلیون یوان رشد داشت. خالص مازاد تراز بازرگانی چین و موجودی مواد و کالاها هر یک به ترتیب ۰،۲ و ۰،۹ تریلیون کاهش داشتند؛ بالعکس هزینه های دولتی ۰،۳، هزینه های خانوار ۱،۱ و سرمایه گذاری ثابت ۲،۹ تریلیون یوان افزایش یافتند. افزایش در حجم سرمایه گذاری ثابت معادل ۹۵ درصد افزایش GDP، و افزایش هزینه های مصرفی ۳۵ درصد آن بود. این دو افزایش با کاهش خالص در سایر اجزای GDP خنثی می شود.

نمودار ۳

تغییر در اجزای GDP چین - ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ (به میلیارد یوان)

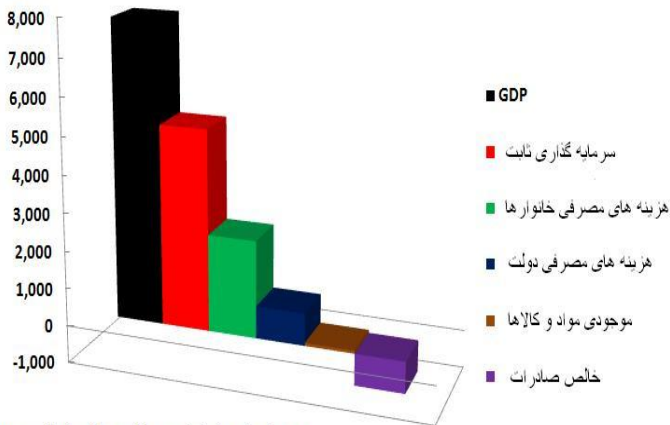


Source: Calculated from China Statistical Yearbook 2010

با در نظر گرفتن کل دوره ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، همان طور که در نمودار ۴ نشان داده شده است، ملاحظه می گردد که GDP چین طی دوره مذکور در حدود ۷،۹ تریلیون یوان رشد داشته است. در همین دوره، خالص تجارت ۰،۸ تریلیون کاهش داشت، اما موجودی مواد و کالاها ۰،۱، هزینه های مصرفی دولت ۰،۸، هزینه های خانوار ۲،۶ و سرمایه گذاری ثابت ۵،۳ تریلیون یوان افزایش داشتند. به عبارت دیگر، افزایش در حجم سرمایه گذاری ثابت معادل ۶۷ درصد افزایش GDP و رشد هزینه های مصرفی خانوار معادل ۳۳ درصد افزایش GDP بوده است.

نمودار ۴

تغییر در اجزای GDP چین - ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ (به میلیارد یوان)



Source: Calculated from China Statistical Yearbook 2010

بنابراین، اگر رکود بزرگ در ایالات متحده معلول سقوط شدید سرمایه گذاری ثابت بود، مقابله چین با رکود و رشد سریع اقتصادی این کشور نتیجه رشد سرمایه گذاری ثابت بود. با این مقایسه، علت تفاوت میان نحوه عملکرد اقتصادهای ایالات متحده و چین در طی بحران مالی، آشکار می شود.

البته، هیچ چیز "اسرارآمیزی" در ارتباط با افزایش سریع سرمایه گذاری ثابت چین وجود ندارد. این افزایش تند، نتیجه "بسته انگیزی" ای بود که در آن واحد، هم سرمایه گذاری مستقیم دولتی، و هم استفاده از بانک های متعلق به دولت را دربر می گرفت.

چرا ایالات متحده از الگوی چین پیروی نکرد

پس از گذشت بیش از دو سال از شدیدترین بحران مالی و اقتصادی جهان در طول هشت دهه گذشته، بدیهی است که نتایج اقتصادی تماماً متفاوت دو کشور چین و ایالات متحده، می تواند درس های مهمی برای تئوری ها و تجربیات اقتصادی داشته باشد.

از نظر تجربی، این پرسش اساسی مطرح می شود که چرا ایالات متحده، مسیر کشور چین را برای مقابله با رکود بزرگ نپیمود؟ اگر هسته اصلی رکود بزرگ، نه تنها در ایالات متحده بلکه در سطح جهان، سقوط سرمایه گذاری ثابت است، چرا ایالات متحده، مانند چین، برنامه ای را برای مواجهه با مسأله کاهش آهنگ رشد - به بیان دیگر برنامه ای



خود را به اثبات رساندند. به همین جهت، ساختار اقتصادی چین در طول دوره بحران تفوق خود را نه تنها بر اقتصاد دولتی شوروی سابق (مدلی که در طی سی سال رفرم اقتصادی نمایندگی کرده بود)، بلکه بر اقتصاد بازار تماماً خصوصی آمریکا نیز نشان داد.

تئوری اقتصادی

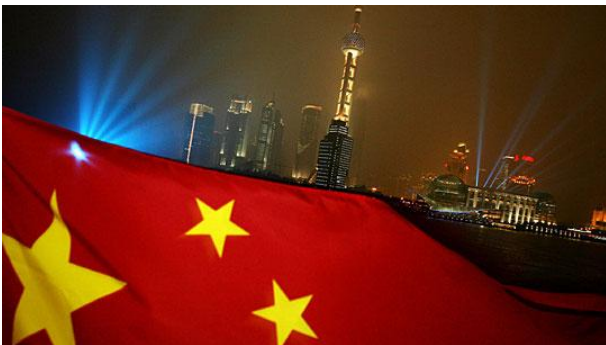
علاوه بر مسائل مرتبط با سیاست های تجربی در دو کشور فوق، می توان با تحلیل دینامیسم رکود بزرگ اخیر، بسته انگیزشی موفق چین و شکست سیاست ایالات متحده در قبال بحران مزبور، جنبه های تاریکی از تئوری اقتصادی بنیادی را روشن ساخت. به دنبال حادثه بحران اقتصادی در طی هشت دهه گذشته، چنین آزمون و توضیحی برای تئوری اقتصادی لازم به نظر می رسد.

به خصوص، همان طور که در بالا اشاره شد، شواهد نشان داد که جهت و گرایش سرمایه گذاری ثابت، عامل تعیین کننده توسعه بوده است. هر چند این موضوع نه فقط با تحلیل های "تئوری عمومی" کینز، بلکه با بسیاری دیگر از تحلیل ها هم خوانی دارد، با این حال در تئوری اقتصاد نئوکلاسیک فاقد نقش و جایگاهی محوری است.^(۳)

بنابراین آن دسته از تئوری ها و تحلیل هایی که بر عامل سرمایه گذاری، به عنوان متغیر تعیین کننده در اقتصاد، متمرکز شده اند، با شواهد پس از آغاز بحران مالی جهانی به تأیید رسیده اند.

منبع:

socialisteconomicbulletin.blogspot.com/2010/1/1/why-did-chinas-stimulus-package-succeed.html



با هدف معکوس نمودن روند نزولی سرمایه گذاری ثابت- به کار نیست؟

پاسخ این مسأله به ساختار ایدئولوژیک و اقتصادی بازمی گردد. ایدئولوژی غالب در ایالات متحده، مداخله دولتی را امری مذموم می شمارد و به همین جهت، اجرای یک برنامه وسیع سرمایه گذاری دولتی، با وجود سقوط شدید سرمایه گذاری بخش خصوصی، جایز نبود.

با این حال حتی در صورت ابطال این ایدئولوژی، هیچ گونه ساختاری که قادر به اجرای برنامه ای وسیع در جهت سرمایه گذاری دولتی باشد، در ایالات متحده وجود ندارد. سرمایه گذاری ثابت دولتی ایالات متحده، تنها ۳،۵ درصد GDP را دربرمی گیرد. رقمی که برای معکوس نمودن پیامدهای کاهش سرمایه گذاری ثابت خصوصی بسیار کوچک می باشد.

به همین جهت روشن است که چرا هو جین تائو اعلام کرد که عملکرد بالایی چین در طول بحران مالی، نتیجه تفوق بر ساختار اقتصادی این کشور بوده است. چین، به دنبال آغاز رفرم اقتصادی در سال ۱۹۷۸، اقتصاد دولتی مدل اتحاد جماهیر شوروی را کنار گذاشت. هر چند دولت چین دیگر اقتصاد را اداره نمی کند، با این حال هنوز سطوحی کافی از کنترل و نظارت را بر سطح سرمایه گذاری کلان اقتصادی در دست دارد. بنابراین سرعت سرمایه گذاری کل می تواند به منظور آهسته کردن اقتصادی که با رشد فوق العاده زیاد و نامتعارف رو به روست، کاهش یابد (مانند سال ۲۰۰۷)، یا بالعکس برای مقابله با رکود اقتصادی افزایش پیدا کند (مانند سال ۲۰۰۸). سیاست دولت چین، نه بر پایه مقررات اجرایی، بلکه از طریق کنترل سطح سرمایه گذاری کلان اقتصادی تنظیم می شود.

به عکس، ماهیت کاملاً خصوصی تصمیمات سرمایه گذاری در اقتصاد ایالات متحده، این کشور را برای مقابله با بحران ۲۰۰۸ (که خود در پی کاهش سرمایه گذاری ایجاد شد) بی دفاع باقی گذاشت. بنابراین در قیاس با چین، اقتصاد ایالات متحده هم به لحاظ ایدئولوژی و هم به از لحاظ ساختار اقتصادی در تنگنا قرار گرفت. در همان حال که چین قادر بود تا مستقیماً ابزار انگیزش سرمایه گذاری را در دست گیرد، ایالات متحده مجبور بود تا به روش های غیر مستقیم تکیه کند؛ روش هایی هم چون کسری بودجه یا سیاست "تسهیل مقداری پول" (QE) که در مقام مقایسه، ناکارایی



چین: کسری تجاری و رشد سریع

جان راس، ۱۲ آوریل ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

من طی مقاله جدید خود، مندرج در روزنامه شانگ های دیلی، به تحلیل کسری تراز بازرگانی چین در سه ماهه نخست سال جاری پرداخته ام. همان طور که در این مقاله خاطر نشان ساخته ام:

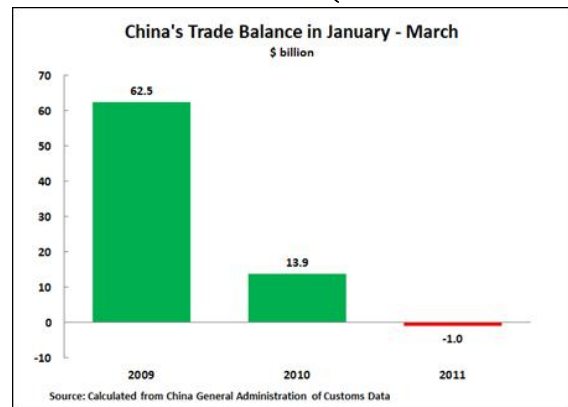
« اهمیت کسری تراز بازرگانی چین در سه ماهه نخست امسال، تنها به ارقام همین سه ماهه محدود نمی شود. تراز بازرگانی چین عموماً در نیمه دوم سال بالاتر است و چین قطعاً در سال ۲۰۱۱، به طور کلی، مازاد تراز بازرگانی را تجربه خواهد کرد. موضوع مهم در این بین، روند نزولی مشخص و قابل ملاحظه مازاد تجاری این کشور است...»

« با وجود آن که مازاد تراز بازرگانی چین رو به کاهش بوده، اما رشد اقتصادی این کشور سقوط نکرده است. سال گذشته، اقتصاد کشور با نرخ ۱۰.۳ درصد رشد کرد که بالاتر از متوسط رشد ۹.۹ درصدی از زمان آغاز رفرم اقتصادی در سال ۱۹۷۸ به این سو قرار دارد ... بنابراین ارقام جدید تجارت، مؤید این موضوع است که محرک اقتصاد چین، تقاضای داخلی آن است و این کشور به توسعه سریع خود هم چنان ادامه خواهد داد.»

برای مطالعه کل مقاله و تحلیل های صورت گرفته در آن، می توانید به این قسمت مراجعه کنید.

البته نسخه چاپی مقاله، شامل نموداری است که روند نزولی مازاد تراز بازرگانی چین را طی سه ماهه نخست سه سال گذشته نمایش می دهد. این داده ها در قالب نمودار زیر بیان شده است:

تراز بازرگانی چین طی ماه های ژانویه تا مارس (۲۰۰۹ - ۲۰۱۱) به میلیارد دلار



سقوط شدید مازاد تراز بازرگانی چین، مؤید تحلیل هایبست که طی دو سال گذشته در این وبلاگ ارائه گردیده است.

"بسته نجات" اتحادیه اروپا و ویرانی اقتصادهای ایرلند و یونان: آیا سرنوشت مشابهی در انتظار پرتغال است؟

جان راس، ۱۳ آوریل ۲۰۱۱

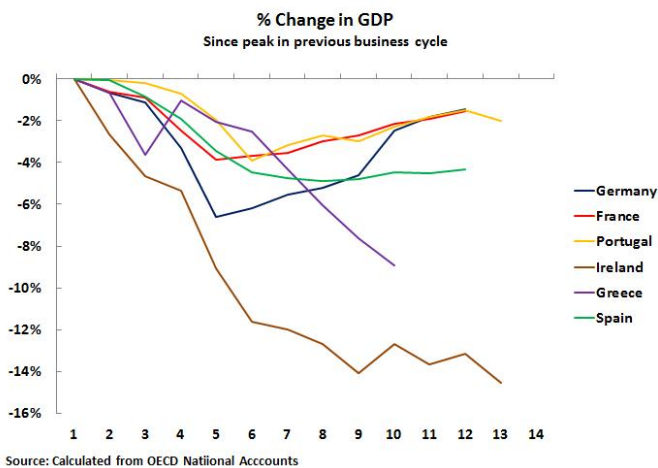
مترجم: آرمان پویان

کاهش شدید رشد اقتصادهای ایرلند و یونان، به دنبال توافقات به عمل آمده برای پرداخت دیون و بدهی ها و متعاقباً پذیرش سیاست های مالی انقباضی از سوی دولت این کشورها، در نمودار ۱ نمایش داده شده است. نمودار زیر، تغییرات تولید ناخالص داخلی (GDP) را از نقطه اوج سیکل تجاری سابق، در کشورهای به اصطلاح "PIGS" (یعنی پرتغال، ایرلند، یونان و اسپانیا) در مقایسه با کشورهای آلمان و فرانسه نشان می دهد.

تولید ناخالص داخلی یونان از نقطه اوج سابق خود، ۸.۹ درصد کاهش داشته است. در ایرلند، این کاهش ۱۴.۶ درصد بوده است. تولید ناخالص داخلی هر دو کشور در سه ماهه پایانی سال ۲۰۱۰ به کم ترین سطح خود در طول دوره رکود سقوط داشته اند. این بدان معناست که بهبود آغاز نشده است. بالعکس، GDP آلمان حدود ۱.۴ درصد و GDP فرانسه ۱.۶ درصد پایین تر از نقطه اوج خود قرار دارند. در هر دوی این کشورها، اقتصاد روند بهبود را به مدت هفت سه ماه - از سه ماهه نخست سال ۲۰۰۹ به این سو - طی کرده است.

نمودار ۱

درصد تغییر در تولید ناخالص داخلی (GDP) از نقطه اوج سیکل تجاری سابق





کاهش نرخ پس انداز در ایالات متحده

جان راس، ۲ آوریل ۲۰۱۱

برگردان: آرمان پویان

آخرین داده‌های مربوط به تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سه ماهه چهارم سال ۲۰۱۰، به وضوح بیانگر روند بلندمدت کاهش نسبت پس انداز به GDP این کشور است (به نمودار یک مراجعه کنید). کاهش نرخ پس انداز در سه ماهه پایانی سال گذشته، بسیار ناچیز بود (از ۱۱.۷۴ درصد به ۱۱.۷۱ درصد GDP). با این وجود، نکته قابل ملاحظه، تداوم روند بلندمدت کاهش پس اندازهای آمریکا به عنوان درصدی از GDP اقتصاد است.

این موضوع در تناقض با تحلیلی قرار دارد که اثر بحران مالی را ایجاد "تعادل مجدد" اقتصاد آمریکا از طریق افزایش در نرخ های پس انداز این کشور می داند.

کاهش جدید نرخ پس انداز ناخالص کل، ناشی از سقوط نرخ پس انداز خانوارهای آمریکا بوده است؛ در حال حاضر، نرخ پس انداز خانوارهای آمریکا، از نقطه اوج خود در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۹ - ۵.۷ درصد GDP - به ۴.۳ درصد در سه ماهه چهارم سال ۲۰۱۰ سقوط کرده است. در طول همین دوره، خالص پس انداز منفی دولتی از ۹.۸ درصد به ۸.۷ درصد از تولید ناخالص داخلی کاهش یافت.

روند کاهش پس انداز در آمریکا، توان بالقوه برای بهبود وضعیت سرمایه گذاری این کشور و نتیجتاً رشد را محدود خواهد ساخت؛ مگر آن که میزان فاینانس خارجی از طریق افزایش کسری تراز پرداخت های آمریکا - یعنی در واقع افزایش در عدم موازنه های بین المللی - بیش تر شود، که البته در این حالت هم سرمایه گذاری به علت کاهش نرخ پس اندازهای داخلی، با فشار و محدودیت رو به رو خواهد بود.

بنابراین محتمل است که روند بهبود اقتصادی ایالات متحده، هم چنان آهسته تر از دوران سیکل های تجاری پس از جنگ جهانی دوم باشد.

منبع:

<http://ablog.typepad.com/keytrendsinglobalisati on/2011/04/us-gdp-data-shows-savings-fell-in-4th-quarter.html>

با در نظر گرفتن پرتغال، به عنوان آخرین کشوری که بسته اقتصادی اتحادیه اروپا را به کار خواهد بست، روشن است که اقتصاد این کشور تاکنون بیش تر از عملکرد فرانسه و آلمان پیروی کرده است، تا کشورهایی مثل یونان یا ایرلند.

به علاوه، عملکرد پرتغال از اسپانیا نیز بهتر بوده است. در سه ماهه چهارم ۲۰۱۰، GDP پرتغال ۲ درصد پایین تر از نقطه اوج سابق خود قرار داشت، در حالی که همین رقم برای اسپانیا، ۴.۳٪ بود. ضمناً، GDP پرتغال تا سه ماهه چهارم سال ۲۰۱۰، رو به بهبود بوده است.

با توجه به تجربه ایرلند و یونان، و ابتدایی ترین تحلیل های اقتصادی، می توان گفت که اعمال سیاست های مالی انقباضی طبق توافقات به عمل آمده برای پرداخت دیون و بدهی این کشورها - توافقاتی که به دنبال درخواست آنان از اتحادیه اروپا صورت گرفته است - به کاهش شدید رشد اقتصادی منجر خواهد شد.

انقباض شدید اقتصادهای یونان و ایرلند، خود تاکنون راه را برای بازپرداخت بدهی این کشورها طبق مواعید معین، به مراتب دشوارتر ساخته است. مشکل این دو کشور، نه نقدینگی، بلکه ترازنامه آن هاست. به عنوان مثال، نسبت بدهی به GDP در کشور یونان، به ۱۴۰ درصد رسیده است.

منطق اتحادیه اروپا برای اعطای وام به ایرلند و یونان اینست که این کشورها به دنبال دریافت وام، رشد را از سرخواهند گرفت و نتیجتاً در آینده قادر به بازپرداخت این وام ها خواهند بود. اما حقیقت آنست که کاهش شدید رشد اقتصادی به دنبال اعمال سیاست های مالی انقباضی، چنین امکانی را بین می برد. نمودار فوق، پیامدهای احتمالی بکارگیری چنین سیاستی در پرتغال را نیز نشان می دهد.

با توجه به عمق رکودهای ایرلند و یونان، بکارگیری بسته اتحادیه اروپا در کشور پرتغال، احتمالاً به وخامت بیشتر وضعیت بدهی اتحادیه اروپا و پیامدهای آن کمک می کند و نه به تخفیف آن.

منبع:

http://ablog.typepad.com/keytrendsinglobalisati on/2011/04/debt_portugal.html



مطالب دریافتی (بحث آزاد)

تابو زدایی از مسائل زنان دستور کار فعالین است

زاغچه، فروردین ماه ۱۳۹۰

وضعیت جنبش زنان در ایران چون دیگر کشورها تابعی از شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در سراسر دنیا است که اتفاقاً مسئله ای بسیار مهم در معادلات سیاسی هم هست که سرمایه داری تلاش دارد با تمام جوهانش، چه از حیث مدیریت و هزینه کردن منابع هنگفت مالی- بازارهای بورس و مکانیسمهایی چون صندوق جهانی پول و...؛ علوم قطبی شده- روانشناسی، جامعه شناسی و...؛ فرهنگ و هنر- بازارهای مکاره ی سینمای هالیوودی و ادبیات کاملاً جانبدارانه ای که به شکل رقت آوری سعی بر انکار مولفه های غیر انسانی خود دارند، نیز راه اندازی شوهای مد و زیبایی و...، جنبش زنان را در مسیری که خواست اوست به تحرک وا دارد و در مواقع لازم به سکون .

شرایط زنان در حوزه های مختلف در سراسر دنیا نشان از این دارد که مردسالاری مسئله ی انسان است و لاجرم مسئله ای جهانی. در اینکه مردسالاری پوسته ی پیچیده و در عین حال پوچ مالکیت خصوصی است شکی وجود ندارد. از اینرو مردسالاری فقط هنگامی برچیده خواهد شد که نظام مالکیت خصوصی ملغی گردد. گیریم سرمایه داری خواسته باشد طی چندین دهه ی اخیر با علم کردن نحلّه های فلسفی به اصطلاح جدید و بهره برداری از وضعیت نسبتاً راضی کننده ی اقتصادی زنان کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری - که روز به روز رنگ می بازد- به انحاء مختلف خیزش طبقه ی کارگر و جنبش تعیین کننده ی زنان را به بیراه برده باشد و با کانالیزه کردن گرایشات مختلف فمینیستی، آنها را در لافه ی پرطمطراق ادبیات فلسفی مبهم نموده، بر موج توفنده ی مبارزات برابری خواهانه ی زنان طبقه ی کارگر سدی قرار دهد و روی دیگر سکه را هم به خدمت گرفته باشد و عملاً جنبشهای اجتماعی کشورهای نظیر ایران را از زایش و تکامل ببندازد. اما مسئله اصلی به قوت خود باقی است که مردسالاری وجود دارد با این همه ناگزیر از حل شدن است. اما چرا وضعیت غیرانسانی زنان کشورهایمانند ایران که هنوز فرهنگ پدرسالاری و مردسالاری که با به کارگیری شنیعترین ادیان، قوانین، رسم و رسوم و سنتها ی مختلفی چون؛ سنگسار، قتلهای ناموسی، ازدواج و طلاقهای اجباری، خشونت خانگی، ختنه، تحقیر و اسارتها ی همه جانبه ای که در تمام مراحل زندگی یک زن به وی تحمیل می شود، با

تشکل یابی فاصله دارد و هنوز آن جنبش رادیکالی که بتواند به شکل سازمان یافته در عرصه ی اجتماع حضور یابد، کم جان است. خود این مسئله به لحاظ ماهوی با وضعیت طبقه ی کارگر ایران پیوند خورده و قلب تپنده ی آن نیز هست. در باره ی مشکلات بیرونی جنبش اعتراضی زنان نوشته های زیادی به تحریر در آمده است تلاش می کنم که مسائل درونی طبقه ی کارگر را بیشتر مورد نظر داشته باشم. هرچند سرمنشاء این مشکلات، کاملاً طبقاتی است اما الزاماً خصوصیات مبارزاتی کارگران با جنبش اعتراضی زنان یکی نیست؛ تمام مشکلاتی که بر سر راه اعتراضات حقه ی کارگری قرار دارد در مورد جنبش اعتراضی زنان هم صادق است اما تمام مولفه های آن را دارا نیست؛ مطالبه ی حقوق معوقه، افزایش دستمزد، کاهش ساعات کاری، برگزاری مراسم ۱ می، به بحث گذاردن مسائل روز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جنبشهای اعتراضی امروز ایران کاملاً ارزشی است یعنی در فرهنگ مبارزاتی امروز نهادینه شده است - صرف نظر از تمام شدت عملهایی که از جانب ماشین سرکوب سرمایه داری اعمال می شود- اما در راستای آن مبارزات، گذشته از مسائل قانونی و حقوقی که زنان را مشخصاً در روی سیستم های دولتی قرار میدهد به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و پیامدهای عینی جامعه در درون خود طبقه ی کارگر، به نقد کشیدن مردسالاری و سرباز زدن از مناسبات مربوط به آن، حق کنترل زنان بر بدن خود، داشتن روابط جنسی قبل از ازدواج، حق ازدواج، حق طلاق، حق مادر مجرد بودن، حق سقط جنین، حق پوشیدن لباس در مکانهایی که توسط نیروهای سرکوبگر دولتی وجود ندارد، به بحث گذاردن مسائل و مشکلات زنان، حتی خندین و حرف زدن های خارج از معیارهای به اصطلاح زنانه و مودبانه و ... به شکل بیمار گونه ای کراهت بار است و به تمسخر گرفته می شود. تا آنجائیکه دیده شده است سخن آوردن از چنین حقوقی حتی در میان مجالسی که با معیارهای برابری زن و مرد بیگانه نیستند تا اندازه ی زیادی تابوست. زنان برای احقاق حقوق ابتدایی خود عملاً در مقابل تمام پیچیده گیها، مکانیسمها و نهادهای پرشاخ و برگ سرمایه داری، ارتجاع سیستماتیک، خانواده، مکانهای آموزشی و قرار می گیرند و در این میان نقش خانواده بسیار حائز اهمیت است؛ فعالین کارگری اعتراض می کنند، به زندان می روند، شکنجه می شوند، اما در نهایت از جانب جامعه و خانواده ی خود اگر هم در بعضی موارد با دلخوری - به لحاظ مضیقه های بیشتر مالی که در خلال زندانی شدن



پادرمیانی در درون خانواده ها و انتظار کوتاه آمدن زنان، یکی است. روحیه ی انکار گر و حق خواهی عصری است که طی چند ماه گذشته در اعتراضات اخیر، خاصه عراق که حضور زنان بسیار چشمگیر بود توانست سطح اعتراضات را به شکلی وسیع دامن بزند و خواست حقوق را به عمق جامعه نفوذ دهد، اگر زنان کرد این روزها در سطح خیابانها حضور به هم می رسانند به دلیل فضای بازی نیست که بارزانی یا طالبانی به ارمغان آورده اند، دلیل آن مبارزات خلق کرد است که هنوز از تک و تا نیفتاده است. اعتماد به نفس و مطالبه ی حقوق انسانی و داشتن روحیه ی حق خواه، آنقدر اهمیت دارد و هراس از تسری پیدا کردن آن به دیگر افراد جامعه تا آن اندازه بزرگ است که شمار جنایت ها و قتلهای سیستماتیک، زندان، شکنجه و پخش ویدیوهای مربوط به آن روبه افزایش است. مرد سالاری روابطی نیست که بتوان آن را از مناسبات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی امروز، غربال کرد چرا که درست همین روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه است. این مسئله چالشی بزرگ را پیشروی طبقه ی کارگر ایران و هر زن و مردی که علیه تبعیض مبارزه می کنند قرار می دهد که با چه تاکتیکهایی می توان مسائل زنان را به چالش کشید، حقوق انسانی و برابر آنها را مطالبه کرد و برای تبلور و احقاق آنها سازمان یافت و در اجتماع حضور پیدا کرد.

کاملا آشکار است که فرهنگ مردسالاری برخاسته از مناسبات تبعیض آمیز اقتصادی است، اما شکی وجود ندارد که خود طبقه ی کارگر باید از پس غلبه بر وجوهات انسان ستیز چنین مناسباتی که به شدت هم محافظه کار، چندگانه، پیچیده، و به لحاظ روانی گاه دور از دسترس است، برآید. به نظر می رسد این مسئله قبل از هرچیز به فعالین سوسیالیست و مبارزان حقوق زنان در داخل برمی گردد و در ادامه به اپوزسیون چپ ایران و مبارزینی که به این تشخیص و تشخص رسیده اند که جنبش اعتراضی و در نهایت رادیکال زنان، نیروی محرکه ی طبقه ی کارگر است. باتوجه به فرهنگ تقلیل دهنده ی مردسالاری آنچه از اهمیت ویژه ای برخوردار است تابوردایی و ایجاد فضایی همه گیر برای زیرسوال بردن وضعیت غیر انسانی موجود است و اولین گام آگاه گیری و تابوشکنی از بدن زنان، خواستها و نیازهای انسانی شان می باشد با صریحترین، کوبنده ترین، ریشه ای ترین، دقیقترین و جزئی نگرتن شکل ممکن. حرف زدن از حقوق انسانی زنان با کلی گویی، طفره رفتن، رنگ به رنگ شدن و جا انداختن یک خط در میان مسائلی

آنها به خانواده هایشان تحمیل می شود. ولی در نهایت با احترام بسیار استقبال می شوند اما برای زن یا دختری که در مقابل کنترل، فشار و تحقیری که از جانب پدر، شوهر، برادر و به نیابت از آنها و گاه و بیگاه با شدت عمل بیشتری از جانب مادر و خواهر خود به مقاومت دست می زند، مکان امن و یا معیاری ارزشی برای حفظ روحیه ی حق خواهانه ی وی وجود دارد؟ تکلیف زنانی که در مقابل خشونت‌های خانگی قد علم می کنند بدون اینکه هیچگونه امیدی از جانب سازمان و یا نهادی داشته باشند، چیست؟ با چه مکانیسمهایی می توان اعتراضات درون خانواده را به بیرون کشید، تعمیم داد و همگام با جنبشهای اعتراضی آن را به تحرک در آورد؟ آگاهی در سطحی وسیع در درون طبقه ی کارگر و رکاب گرفتن از خشونت‌های موجود در آن برای کانالیزه کردن، با این شناخت که استثمار، توهین، حقارت و..... ماحصل نظام سرمایه داری است و پالودن تبعیضات جنسی تا سرحد ممکن از جانب مردان و زنان کارگر، طبقه ی کارگر را به برای خود بودن نزدیک و نزدیک تر خواهد کرد در شرایط فلاکت بار اقتصادی امروز ایران که بیکاری بیداد می کند، اعتیاد آسانترین رویدادی است که ممکن است رخ بدهد، و ساعات طولانی کار، که رمقی برای انسانیت باقی نمی گذارد؟ آشکار است که زنان بیشترین قربانیان این گونه بی حقوقی ها هستند و خشونت‌های آشکار و پنهان در غالب مناقشات خانوادگی امری کاملا عادی تلقی می شود، نمک زندگی است و همیشه هم باید با درایت و همه چیز فهمی زنان، تنشهای موجود به پایانی خوش منجر شود. صدالبته بکارگیری این ادبیات استثمارگر با رگه هایی از سانتیمانتالیسم نمود توقعی است که فرهنگ مردسالاری از زنان دارد تا از کمترین حقوق خود دست بکشند. به وضع پیش آمده اعتراض نکنند تا مشمول پیامدهای بعدی نشوند. یقینا سرمایه داری مرتجع و مردسالاری با بکارگیری معیارهای ریاکارانه ی فرهنگ بورژوازی از قبل ساعات مشقت بار و طولانی کار تحمیلی بر کارگران مناسبات ضد انسانی خود را بازتولید می کند و به موازات آن مقاومت‌های جسته گریخته ی زنان را در مقابل خشونت‌های خانگی، بزرگنمایی، امورکم اهمیت، قانع نبودن و منحرف بودن زنان جلوه می دهد. واقعیاتی که در راهرو های دادسرا و امور مربوط به خانواده می گذرد و بهره برداری ارتجاع و وارونه نشان دادن ناکامیهای زنان _ به منظور جلوگیری از گسترش روحیه ی حق خواهی از صدا و سیما - حاکی از عمق بحران و نابرابری است پدیده ای که با



کامل در روابط خصوصی و اجتماعی وی است. این همه بی دقتی از کجا ناشی می شود. کارگردان این فیلم که گویا سابقه ی مبارزاتی و زندان هم دارد و البته فیلمی در رابطه با دو زن تن فروش هم ساخته است چرا همین روند را ادامه نمی دهد یا زندگی یکی از هزاران مادر جانباخته ی چندین دهه ی ایران را به تصویر نمی کشد تا باردیگر واژه ی استقامت برای زنان طبقه ی کارگر و البته سرکوبگران، معنایی چندین هزار باره داشته باشد. بی بی سی با لبخند پیدا و ناپیدای همیشگی اش از این فرصت به خوبی بهره برداری کرد. تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به زنان در مکانهای عمومی و در ابتدا ممکن است شوک آور باشد اما به شدت لازم است، این امر که هیچ مسئله ای که مربوط به زنان است نباید از قلم بیفتد باید با کاردانی فعالین کمونیست چون مطالبه ی دستمزد به امری عادی بدل شود. یقیناً شرط سازمان یابی و تشکل، آگاه گری و خواست تغییر است. حضور گسترده ی زنان در اعتراضات بعد از انتخابات ریاست جمهوری نشان از نارضایتی از وضعیت موجود است. اگرچه شکل سازمان یابی و راهکارهای آن هنوز جای تامل دارد. واقعیات زندگی زنان مطالبه ی خواسته های آنها با وضعیتی که بی بی سی و وی یو ای تلاش دارد حقه کنند، بسیار متفاوت است؛ حضور زنان در پارکها و مکانهای روباز حین تفریح و ورزش کردن با روسریهایی که به زحمت بند می شود و کمترین پوشش ممکن در شهرهای بزرگی نظیر تهران، فاصله ی بسیاری با حقه کردن چهره ای چون زهرا رهنورد به عنوان رهبر جنبش زنان دارد. غیر قابل قبول بودن چند همسری برای زنان و دختران یک خواست براندازانه است که اگر در تشکلهای متعدد صورت بندد به شکل امیدوارکننده ای رادیکال خواهد بود مسئله ای که سرمایه داری به خوبی از اهمیت آن آگاه است. درونی کردن حقوق انسانی بری از هرگونه تبعیض میان زنان و دختران و مردان خاصه جوان الزاماً به انقلابی منجر خواهد شد که اهتمام فعالین داخل ایران و همگرایی - دست کم سلبی - گرایشهای مختلف اپوزیسیون را می طلبد اگرچه کاری است سترگ و از بعضی لحاظ بطنی. اما التهاب تغییر و نفرت از مناسبات کاهنده ای که بر جامعه حاکم است نیازی است کاملاً آشکار، تا اندازه ای که حتی در خفقان امروز صدای اعتراض هنر لژیونی که می کوشند از واقعیات دم به زنند چه بر روی وبلاگهای ادبی چه خواننده های آنها به چشم می آید و این جنبش رادیکال زنان است که باید بتواند با توازن قوایی که به وجود می آورد آنها را تبدیل به نیروی رادیکال برابری خواه کند.

که زنان گرفتار آنند اهمالی است که به هیچ عنوان از طرف هیچ فعال و یا گرایشی قابل توجه نیست. اما به چالش کشیدن شرایط کنونی و دفاع از حقوق انسانی زنان اعتماد به نفس بالایی را می طلبد. این مسئله برای فعالین داخل جز با ایجاد ارتباط هرچه بیشتر و گسترده تر در میان فعالین و حضور در عرصه ی اجتماع و شناخته شدن و مورد احترام قرار گرفتن از جانب دیگر فعالین و حمایت همه جانبه ی آنها صورت نمی بندد. انتظار می رود مبارزین خارج از ایران هم با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند با تحقیق های بیشتر و کند و کاوهای جامعه شناختی یاری رسان دیگر هم طبقه ای هایشان باشند و سویه هایی را که به هردلیل از دسترس فعالین داخل دور می ماند متذکر شوند. ایجاد برنامه های آموزشی در این راستا بسیار می تواند راهگشا باشد. چندی پیش برنامه ای با نام تابوی پرده ی بکارت پخش شد که با توجه به نیاز مبرم دختران جوان به غلبه بر نادانسته های خود در این رابطه و شناخت نیابدهایی که برای تحقیر آنها صورت می گیرد بسیار به جا و امیدوار کننده بود. در شرایطی که تلویزیون با استفاده از سریالهای متحجرانه جایگاه کهنتری و فروغیتیدن به دامن فرودستی، توهم و حقارت رامری کاملاً موجه، عادی و لاتغیر جلوه می دهد و برنامه های ماهواره ای هم به اشکالی دیگر زنان را از دست یابی به جایگاه خود به عنوان یک انسان باز می دارند احساس نیاز به برنامه هایی از این دست بسیار بالاست. اما مسائلی هم هست که نیاز به نقد دارند. در مراسم ۸ مارس امسال شهر گوتنبرگ یکی از فعالین با اشاره به وضعیت کشورهای شمال آفریقا و اوضاع و احوال جهان از زنان خواست که با حضور خود به چنین قیامهایی رنگ و بوی زنانه بدهند، اگرچه امید می رود این گفته تنها ناشی از بی دقتی باشد اما حضور سازمان یافته ی زنان در بطن مبارزاتی طبقاتی برای به انجام رساندن انقلابی که ریشه های هرگونه تبعیضی را برچیند کجا و رنگ و بوی زنانه گرفتن قیامهای اخیر کجا! مسائلی از این دست در فیلمی به نام من و ملکه که کارگردان آن در نمایش فیلم خود را سوسیالیست خواند به گونه ای دیگر رخ داد؛ پرداختن به شخصیت فرح دیبا و کشمکشهای ظاهراً انسانی ای که کارگردان با آن پیدا کرده بود برای نه تنها غیرقابل باور و توجه است بلکه ضد ارزش نیز هست. فرح دیبا نه تنها در راس سیستمی استثمارگر، سرکوبگر و جنایت کار بوده و هست بلکه به شکلی اتفاقی هم هیچ وجهه ای از استقامت ندارد سماجت های وی در باقی ماندن در نقش خود ریاکاری و فضاحتی